

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَصِفُ فِيهَا الْمُتَّقِينَ

رُوي أَنَّ صَاحِباً لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُقَالُ لَهُ هَمَامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِداً، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. فَتَنَاقَلَ عليه السلام عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَامُ! اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنْ: فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ. فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ عليه السلام:

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن صفات و روحیات پرهیزکاران را شرح می‌دهد^۱

۱. سند خطبه:

این خطبه از خطبه‌های بسیار معروف و معتبر است که با سندهای مختلف (غیر از نهج البلاغه) نقل شده است. گروهی از راویان آن قبل از سید رضی و گروهی بعد از او می‌زیستند.

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این خطبه را نقل کرده‌اند مرحوم صدوق در امالی، ص ۵۷۰، ح ۲ و ابن شعبه (معاصر شیخ صدوق) در تحف العقول، ص ۱۵۹ و سلیم بن قیس در کتاب خود، ج ۲، ص ۸۴۹، ح ۴۳ هستند. ابن قتیبه (متوفای قرن سوم) نیز مقداری از این خطبه را در کتاب الزهد از کتاب عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۸۰ نقل کرده است.

(شأن ورود خطبه از این قرار است که) یکی از یاران امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به نام «همّام»^۱ که مرد عابد و پرهیزکاری بود، به آن حضرت عرض کرد: ای امیرمؤمنان! پرهیزکاران را برایم آنچنان وصف کن که گویی آن‌ها را با چشم می‌نگرم. امام (علیه السلام) در پاسخ او درنگ کرد و آنگاه فرمود: ای همّام! تقوای الهی پیشه ساز و نیکی کن که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و کسانی که نیکوکارند؛ ولی همّام به این مقدار قانع نشد (و توضیح بیشتر خواست و اصرار ورزید) تا این که امام (علیه السلام) تصمیم گرفت صفات متقین را برای او شرح دهد، پس حمد و ثنای خدای را به جا آورد و بر پیامبرش (صلی الله علیه و آله) درود فرستاد. سپس فرمود:

بخش اول

صفحه ۲۴۹

«همّام» از ریشه «هم» به معنای اراده و تصمیم و گاه به معنای غم است و نامیدن افراد به این نام به این امید است که شخص صاحب اراده‌ای گردد. در این که «همّام» کیست، میان شارحان نهج البلاغه گفت‌وگوست؛ ابن ابی الحدید معتزلی گوید: همّام بن شریح است، در حالی که علامه مجلسی گوید اظهر این است که او همّام بن عباد بن خثیم باشد که پسر برادر ربیع بن خثیم محسوب می‌شود (معروف است که ربیع بن خثیم، همان خواجه ربیع است که نزدیک شهر مشهد مدفون است).
به هر حال، او از شیعیان خاص امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و از عارفان و عابدان و زاهدان بود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۳۴).

→ از جمله کسانی که بعد از سید رضی این خطبه را با اسناد دیگری نقل کرده‌اند و متن آن، نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است، سبط ابن جوزی در تذکرة، ص ۱۳۰ و ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل، ص ۲۶۲ و کراجکی در کنز الفوائد، ج ۱، ص ۸۸ هستند که با تفاوت‌هایی آن را نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۳).

۱. «همّام» از ریشه «هم» به معنای اراده و تصمیم و گاه به معنای غم است و نامیدن افراد به این نام به این امید است که شخص صاحب اراده‌ای گردد. در این که «همّام» کیست، میان شارحان نهج البلاغه گفت‌وگوست؛ ابن ابی الحدید معتزلی گوید: همّام بن شریح است، در حالی که علامه مجلسی گوید اظهر این است که او همّام بن عباد بن خثیم باشد که پسر برادر ربیع بن خثیم محسوب می‌شود (معروف است که ربیع بن خثیم، همان خواجه ربیع است که نزدیک شهر مشهد مدفون است).

به هر حال، او از شیعیان خاص امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و از عارفان و عابدان و زاهدان بود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۳۴).

وَمَشِيئُهُمُ التَّوَاضُّعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ الدَّافِعِ لَهُمْ. نُزِلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِلَتْ فِي الرِّخَاءِ. وَلَوْ لَا أَلَّا جُلُّ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصْغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَغْيَانِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تَجَارَةٌ مُرَبِّحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا، وَأَسَرَّتْهُمْ فَقَدُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

بخش دوم

صفحة ٢٤٩

$\frac{1}{4} \text{ qd} / \text{UB} \gg \text{UB} \frac{1}{4} \text{ qd} \text{ qA} \text{ i } ^{\circ} \text{B} \frac{1}{4} \text{ qd} \text{ uB} \text{ u } \tilde{\text{N}} ^{\circ} \text{BE}$
 $\text{B} \text{ BA} \langle \text{fn} \ddot{\text{O}} \text{ z UB} \text{ u } \alpha \text{BA} \text{ o } \frac{1}{4} \text{AB} \rangle / \text{ j A } \text{A} \text{ M } \text{o } \text{XV} \text{ v } \hat{\text{u}} \text{E M}$
 $\alpha \text{BA} \text{ o } \frac{1}{4} \text{AA} / \langle \text{AEK} \rangle \text{B} \langle \text{EA} \rangle \ddot{\text{a}} \text{ , Bc } \{ \text{B} \text{ BA} \text{ w } \hat{\text{u}} \text{S} \text{ Ä}^{\circ} \text{U} \text{ , BA} \ddot{\text{c}}$
 $\pi \text{ u } \text{B} \ddot{\text{U}} \{ \langle \text{] o } \text{u} \text{p } \frac{1}{4} \text{EA} \rangle \ddot{\text{a}} \text{ , M}^{\circ} \text{i } \frac{1}{4} \text{B} \text{B} \text{ BA} \text{AE} \text{E} \text{o } \text{h UB} \text{ u}$
 $\hat{\text{u}} \text{fE} \text{ IB } ^{\circ} \frac{1}{4} \{ \text{oT} \ddot{\text{i}} \frac{1}{2} \text{ cBw E } ^{\circ} \text{A} \frac{1}{4} \rangle \text{Be} \text{ u } \text{ , } \text{AC} \ddot{\text{n}} \text{ E}$
 $/ \text{MB} \text{ B} \ddot{\text{a}} \text{ u } ^{\circ} \text{BU} \text{I} \text{ BA} \frac{1}{4} \text{L}^{\circ} \text{ , } \frac{1}{4} \text{AE} \text{o} \text{Ao} \text{cE} \text{ , Ifn}$

صفحة ٢٧٥

بخش سوم

$\text{o} \ddot{\text{e}} \langle \text{bA} \text{Ü} \text{I} \text{ } \pi \text{oM} \text{ h } ^{\circ} \text{I} \text{ oA} \text{c} / \text{B} \ddot{\text{U}} \text{nA} \text{M} \text{ , BA} \text{ B} \text{ u } \text{nB} \langle ^{\circ} \text{BE}$
 $/ \text{!A} \text{a} ^{\circ} \text{i k} \ddot{\text{U}} \text{:n} \text{ Ü ;C} \alpha \text{o} \frac{1}{4} \frac{1}{2} \text{ Ü } \text{BB} \frac{1}{2} \text{ , } \hat{\text{a}} \text{o} \frac{1}{2} \text{ Iv d u } \text{o} \text{iB} \langle ^{\circ} \text{I} \text{ BA}$
 $\frac{1}{4} \text{o} \text{RTv} \text{ , } \tilde{\text{N}} \text{Ü} ^{\circ} \text{I} ^{\circ} \text{BA} \text{E} \text{; } \frac{1}{4} \hat{\text{a}} \text{o} \text{ ! } \text{e} \text{A} \text{o} \text{AE} \text{ a } ^{\circ} \text{B k} \ddot{\text{U}}$
 $\langle \frac{1}{4} \text{k e E} \text{ } \pi \text{fp} \text{AA} \frac{1}{4} \text{Üz} \frac{1}{2} ^{\circ} \text{BA} \text{E} \text{; } \frac{1}{2} \text{ , } \frac{1}{4} \text{ } \neg \text{T} \frac{1}{2} \text{ v } \hat{\text{u}} \rangle \text{ u } \text{o} \text{XsI}$
 $\pi \langle \frac{1}{2} \text{ } \pi \text{M} ^{\circ} \text{A} \text{AE} \text{ } \pi \text{M} \text{ , } \pi \text{o} \text{ } \hat{\text{o}} \text{ ; } \frac{1}{2} \text{v } \hat{\text{u}} \langle \text{M} ^{\circ} \text{AE} \text{BE} \text{:n} \text{ Ü} \text{u} \text{ , } ^{\circ} \text{n} \text{BÜ} \text{B} \text{ } \neg \text{oBi}$
 $\text{o} \text{u} \text{ } \hat{\text{o}} \text{I} \text{ , } \frac{1}{4} \langle \text{e} \text{B} \text{ } \neg \text{Né} \text{ uE} \text{ } \pi \langle \text{AI} \text{ , } \frac{1}{4} ^{\circ} \text{Ü} \text{B} \text{M} \text{ } \pi \text{niA} \text{U} \text{ } ^{\circ} \text{A} \text{v} \text{u} \langle \text{M}$
 $\frac{1}{4} \neg \text{A} \text{B} \frac{1}{2} \text{ } \pi ^{\circ}$

بخش پنجم

w, 7EA q«½ v û» ÄB, Lç BÄBi , aq ç, 7EBLç oA
o z°A,ñ 1E½ « ½o h 9A è ô B½E P½, U { T½, «j A oe , o½E
°i ofAn°A ù¼B½A,; ofAn°A ùK T½; ùBEI½ ù¼B½A¼ 1E½ «½
/ ùBEI½ ½K Pts
, z d ùAkÄM Ä ç; ½Ñ , ½e ; ½½Ä , -ñ ; -Ä ûÄ
ñp q°A ù/ o{ AM½, o i Ü½, ù oÄ½ÄBe , oP½BLôB ° çB°
,ü ÄL ; ½ °Äò d /n Pç iB°I½ ù, n L nBts°I½ ù, n ç
,ë ûd TwIBâ é , °Äk z ½ENç Öd°B oTÄ /K d ; -ù F
,K B°B -z ,nB°MB ,JBÜP BqMB ,ofl B½ v «
½A , T- -E °S - ½ÄÖd°I½ ½Zoh ,ÑçBL°I½ ùÑi k
ÜK ½m°A &I ½ Pts E oL °Ä ½M½A , U ÑÄ ° dâ
bAE , U i v û »K ÄW/çAn ù «½B «°A/çB ù «½ v û»/ °
; ° «½Bj ; -½ »j , qA k p «ÄkÄBÜ -Ä kÄM v û»; ½B «°A
/çÄki çP½M »j ,çèÄ çP½MkÄBÜ °/ -ç n

خطبه در یک نگاه

از یک نگاه، خطبه یک مطلب را دنبال می‌کند و آن صفات پرهیزکاران است که امام علیه السلام در حدود یک صد و ده صفت در این خطبه برای پرهیزکاران بیان فرموده است؛ ولی اگر درست در جزئیات خطبه دقت کنیم می‌بینیم که این صفات ناظر به ابعاد مختلفی از زندگی پرهیزکاران است.

بخشی از آن‌ها اخلاق فردی آن‌ها را معرفی می‌کند.

بخش دیگری، از اخلاق اجتماعی آن‌ها بحث می‌کند.

قسمتی از خطبه، ناظر به علو شأن آن‌ها در مباحث اعتقادی و معارف دین است، در حالی که در بخش دیگری به مقام پرهیزکاری آن‌ها از نظر گفتار و رفتار اشاره شده است.

در بخش دیگری از خطبه از علامت‌ها و نشانه‌های آن‌ها بحث شده که اگر بخواهیم اهل تقوا را در میان جمع بشناسیم با چه اوصافی امکان‌پذیر است.

در بخش پایانی خطبه سخن از حادثه عجیبی به میان آمده که برای هم‌اکنون همان پرسشگری که با اصرار و تأکید، بیان اوصاف متقین را خواسته بود - اتفاق افتاد که صبحه‌ای زد و مدهوش شد، سپس جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و به دنبال آن امام علیه السلام فرمود: مواعظ بالغه در کسانی که اهل آن هستند چنین اثر می‌گذارد. به دنبال آن، شخص جسوری سؤال کرد: چرا این حادثه درباره شخص شما اتفاق نمی‌افتد؟ که امام علیه السلام جواب قانع‌کننده‌ای دادند.

از بعضی از نقل‌ها استفاده می‌شود که امام علیه السلام این خطبه را به عنوان صفات شیعه ایراد فرمود.^۱

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۴.

پاسخ به یک سؤال

با توجه به آنچه در صدر این خطبه آمده، این سؤال مطرح می‌شود که چرا امام (علیه السلام) در آغاز از بیان و پاسخ مشروح به سؤال همّام خودداری کرد و پس از اصرار، به این کار تن داد؟

درباره علت تأمل آن حضرت در جواب، وجوهی گفته شده، از جمله این‌که:
 ۱. امام (علیه السلام) می‌دانست که او مردی بسیار حساس و مواظظ پذیر است و بیم آن می‌رود که بر اثر حساسیت فوق‌العاده و تأثر شدید، قالب تهی کند، لذا امام (علیه السلام) به پاسخ اجمالی قناعت فرمود، و ذیل خطبه گواه بر آن است.

۲. در آن مجلس، افراد بیگانه و اغیاری بودند که امام (علیه السلام) مصلحت نمی‌دید این گوهرهای گران‌بها در اختیار آنان قرار گیرد (گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش) ذیل خطبه نیز می‌تواند گواه بر این معنا باشد، زیرا سؤال آن سائل و جواب امام (علیه السلام) دلیل بر وجود بعضی از نامحرمان در آن جمع است.

۳. امام (علیه السلام) با این تأمل و سکوت، شوق همّام را برای شنیدن پاسخ سؤال بیشتر کرد تا این سخنان در عمق جاننش به‌خوبی جای گیرد.

وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق شعله‌ور گردد

۴. در مقام سؤال و جواب، ادب ایجاب می‌کند که پاسخ‌دهنده عجلولانه به جواب نپردازد، بلکه با تأمل و درنگ سخن را آغاز کند تا شنونده را به اهمیت مطلب آگاه‌تر سازد. در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در پاسخ سؤال پرسشگری، مقداری سکوت و تأمل فرمود، کسی عرض کرد: آیا می‌خواستید درباره این مسئله فکر کنید؟ فرمود: نه، سکوت و تأمل من برای ارج نهادن به علم و دانش بود.^۱

۱. محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۹۵؛ مستدرک سفینه البحار، باب التدبیر، ج ۳، ص ۲۵۵.

بخش اول

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مَنْ عَصَاهُ، وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مَنْ أَطَاعَهُ. فَكَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَاذِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلَبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَذْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أُنُوسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرِّحَاءِ وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ نَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أُنُوسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذِّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَسُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأُنُوسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً، تِجَارَةٌ مُرَبِّحَةٌ يَسْرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَأَسْرَتْهُمْ فَقَدُوا أُنُوسَهُمْ مِنْهَا.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند منزّه و والا، خلق را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی نیاز و از معصیتشان ایمن بود، زیرا نه عصیان گنهکاران به او زیان می‌رساند (و بر دامن کبریایی اش گردی می‌نشانند) و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می‌بخشد. پس از آفرینش آنان، روزی و معیشتشان را (با روش

حکیمانه‌ای) در میان آنان تقسیم کرد و هر یک را در جایگاه دنیوی اش جای داد. (ولی) پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایلی هستند: گفتارشان راست، لباسشان میانه‌روی و راه رفتنشان همراه با تواضع و فروتنی است. چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده فرو نهاده‌اند و گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانشی کرده‌اند که برای آنان سودمند است، حال آنان در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است و اگر سرآمد معینی که خداوند برای (زندگی) آن‌ها مقرر داشته، نبود، (حتی به اندازه) یک چشم بر هم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی‌گرفت. آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه کرده، به همین دلیل غیر او در چشمانشان کوچک است. آن‌ها به کسانی می‌مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم‌اند و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذب‌اند! قلب‌های آن‌ها اندوهگین و مردم از شرشان در امان‌اند. اندامشان لاغر و نیازهایشان اندک و نفوسشان عقیف و پاک است. آن‌ها برای مدتی کوتاه در این جهان صبر و شکیبایی پیشه کردند و به دنبال آن آسایش طولانی نصیبشان شد. این تجارتی پرسود است که پروردگارشان برای آن‌ها فراهم ساخته است. دنیا (با جلوه‌گری‌هایش) به سراغ آن‌ها آمد؛ ولی آن‌ها فریبش را نخوردند و آن را نخواستند. دنیا می‌رفت که آن‌ها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان، خویش را از اسارتش آزاد ساختند!

شرح و تفسیر

صفات والای پرهیزکاران

پیش از آن‌که به تفسیر بخش اول خطبه پردازیم، لازم است به سراغ این نکته برویم که جواب کوتاه نخستین امام (علیه السلام) چگونه با سؤال هم‌ام ارتباط داشت؟ او

تقاضای بیان اوصاف متقین را کرد و امام علیه السلام به جای بیان اوصاف، امر به تقوا و احسان فرمود و سپس فایده تقوا را بیان کرد که در بدو نظر، نه امر به تقوا پاسخ همّام است و نه ذکر فواید آن.

ظاهر این است که امام علیه السلام با این سخن می خواهد به او بفهماند که مفهوم تقوا به طور اجمال روشن است، تو مرد عمل باش، مشکلی در کار نیست، و برای تشویق او به تقوا به بیان فواید آن می پردازد.

به هر حال امام علیه السلام در آغاز خطبه به بیان این نکته مهم می پردازد که خدا از همگان بی نیاز است و اگر دستورات سنگین و متعدّدی درباره تقوا در این خطبه می آید، برای افزودن به جاه و جلال خدا نیست، بلکه برای پیمودن راه تکامل انسان است، می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند منزّه و والا، خلق را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی نیاز بود و از معصیتشان ایمن، زیرا نه عصیان گنهکاران به او زیان می رساند (و بر دامن کبریایی اش گردی می نشاند) و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می بخشد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَيْرَ عَنِ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ، وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ).

دلیل آن روشن است، زیرا اولاً خداوند وجودی است بی نهایت از هر جهت و کامل مطلق و چنین وجودی کمبود و نقصانی ندارد که بخواهد از طریق ستایش و اطاعت بندگان کمالی بپذیرد و اگر همه کائنات هم کافر شوند بر دامن کبریایی اش گردی نمی نشیند، زیرا مخلوقات، ناتوان تر از آن اند که بتوانند زبانی به ذات پاکش برسانند. ثانیاً مخلوقات هر چه دارند از اوست و از برکات فیض او، و بازگرداندن فیض او به او معنا ندارد.

همگی ریزه خوار خوان نعمت او، بلکه وابسته به وجود اویند که اگر لحظه ای رابطه آن ها با خدا قطع شود، نابود می شوند: اگر نازی کند، از هم، فرو ریزند قالب ها.

آنگاه امام (علیه السلام) به وضع مادی مردم در دنیا می پردازد که درواقع مقدمه‌ای است برای بیان جنبه‌های معنوی که بعد از آن ذکر شده و با دو جمله، همه چیز را در جهات زندگی مادی مردم بیان کرده است، می‌فرماید: «(خدا بعد از آفرینش خلق)، روزی و معیشت آنان را (با روش حکیمانه‌ای) در میان آنان تقسیم کرد و هر یک را در جایگاه دنیوی اش جای داد»؛ (فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَاشِهِمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ).

اشاره به این‌که خداوند تمام نیازهای مادی انسان را در اختیار او قرار داد و هر کدام را بر حسب لیاقت، جایگاهی بخشید. این همان چیزی است که در قرآن مجید در آیه ۳۲ سوره زخرف آمده است، می‌فرماید: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»؛ «ما معیشت آن‌ها را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کردیم و درجات بعضی را برتر از بعضی قرار دادیم».

بدیهی است که معنای تقسیم معیشت این نیست که بدون سعی و کوشش همه چیز به خانه انسان بیاید، از آن‌جا که به دست آوردن روزی، بدون سعی و کوشش، مایه تباهی و تبلی و بی‌اعتنایی به روزی‌هاست، خداوند مواد همه را آفریده و همگان را به سعی و عمل دعوت کرده است. مقامات ظاهری نیز که خداوند به بندگان بخشیده، بدون سعی و کوشش به دست نمی‌آید.

این نکته نیز قابل توجه است که اگر گروهی در دنیای امروز بر اثر گرسنگی جان می‌دهند، نه به علت کمبودهاست، بلکه به سبب ظلم و ستم گروهی خودخواه و سودجو و انحصارطلب است. حتی در سخت‌ترین سال‌های قحطی اگر تقسیم عادلانه‌ای در ارزاق شود، کسی گرسنه نمی‌ماند.

نه تنها روزی انسان‌ها، بلکه روزی همه جانداران و حیوانات را به گونه شگفت‌آوری برای آن‌ها فراهم ساخته است؛ نه نطفه‌ها را در جنین به فراموشی سپرده، نه جاندار کوچکی را که درون تخم پرندگان، یا دانه گیاهان وجود دارد

محروم ساخته است. داستان تقسیم روزی در شیوه‌های بسیار مختلف آن، داستانی است بسیار شگفت‌انگیز که درباره آن کتاب‌ها می‌توان نوشت و حتی شرح کوتاه آن به درازا می‌کشد.

سپس به بیان فضایل و صفات برجسته پرهیزکاران پرداخته و سخن را با ذکر سه صفت برجسته آغاز می‌کند، می‌فرماید: «پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایی هستند: گفتارشان راست، لباسشان میانه‌روی و راه رفتنشان همراه با تواضع و فروتنی است»؛ (فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ^۱، وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُّعُ).

جمله «مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ» اشاره به نخستین گام در خودسازی و تربیت انسان‌هاست و آن اصلاح زبان است؛ زبانی که بیشترین گناهان کبیره با آن انجام می‌شود و بهترین عبادات به وسیله آن صورت می‌گیرد؛ اگر اصلاح شود، همه وجود انسان رو به صلاح می‌رود و اگر فاسد شود، همه وجودش رو به ویرانی می‌گذارد. واژه «صواب» در این جا مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد و هر سخن حق و مفیدی را شامل می‌شود. آری، پرهیزکاران قبل از هر کار به اصلاح گفتار خویش می‌پردازند و به همین دلیل، سالکان طریق الی الله معتقدند که اولین گام در اصلاح خویشتن، اصلاح زبان است که اصلاح آن مایه اصلاح سایر ارکان است. قرآن مجید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن صحیح بگویید تا خدا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد».^۲

۱. «اقتصاد» از ریشه «قصد» به معنای میانه‌روی است و اعتدال در هر چیزی را شامل می‌شود.

۲. احزاب، آیات ۷۰ و ۷۱.

اصلاح اعمال و بخشش گناهان به دنبال تقوا و سخن صحیح، قرینه خوبی برای رابطه این‌ها با یکدیگر است.

تعبیر به «ملبس» در جمله «وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ» که به عنوان دومین فضیلت مهم پرهیزکاران ذکر شده است اگر در معنای حقیقی به کار رود، اشاره به همان لباس ظاهری است که باید نه اسراف و تبذیر در آن باشد و نه سخت‌گیری و خساست، همان‌گونه که بسیاری از شارحان نهج‌البلاغه فهمیده‌اند.

اما اگر به قرینه آیاتی که لباس را در معنای کنایی وسیع به کار برده است؛ مانند «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»^۱ و «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا»^۲ و «هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»^۳ معنای لباس را منحصر در پوشش ظاهری ندانیم، مفهوم گسترده‌ای پیدا می‌کند که همه زندگی انسان را شامل می‌شود؛ یعنی اعتدال و میانه‌روی تمام زندگی آنان را در بر گرفته و همچون لباسی است بر قامت آنان، همان‌گونه که در جمله سوم تعبیر به «مَشْيُهُمُ التَّوَاضُّعُ» تنها اشاره به راه رفتن ظاهری نیست، زیرا راه رفتن متواضعانه هر چند کار خوبی است اما در ردیف نخستین صفات برجسته پرهیزکاران قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین، اشاره به معنای وسیع مشی است و مفهومش این می‌باشد که همه رفتارهای آن‌ها آمیخته با تواضع است.

درواقع امام (علیه السلام) به سه اصل اساسی در آغاز این خطبه اشاره فرموده است: درستکاری، میانه‌روی و تواضع که بر سراسر زندگی پرهیزکاران حاکم است. در روایات اسلامی نیز درباره این سه اصل، تأکیدهای فراوانی دیده می‌شود؛ در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ هَٰذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَشَرٍّ فَيَنْبَغِي

۱. اعراف، آیه ۲۶.

۲. فرقان، آیه ۴۷.

۳. بقره، آیه ۱۸۷.

لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَفِضَّتِهِ؛ این زبان، کلید هر خیر و شرّی است، پس سزاوار است که مؤمن مهر بر زبانش زند همان‌گونه که بر طلا و نقره‌اش مهر می‌زند (و در صندوق محفوظی نگاه می‌دارد).^۱

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَا عَالَ مَنْ اقْتَصَدَ؛ آن‌کس که میانه‌روی را پیشه کند هرگز تنگدست نمی‌شود».^۲

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین می‌خوانیم: «فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ (علیه السلام): يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ؛ در بین سخنانی که خداوند عزوجل به حضرت داود (علیه السلام) وحی کرد این سخن بود که ای داود! همان‌گونه که نزدیک‌ترین مردم به خداوند، افراد متواضع هستند، دورترین مردم از خداوند نیز متکبران هستند».^۳

سپس به بیان دو وصف دیگر پرداخته، می‌فرماید: «آن‌ها چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده فرو نهاده‌اند و گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانشی کرده‌اند که برای آنان سودمند است»؛ (غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ).

«غَضُّوا» از ریشه «غَضَّ» در اصل به معنای کم کردن است و هنگامی که در مورد چشم به کار می‌رود، معنای فروافکندن می‌دهد؛ یعنی سر را به زیر اندازد و نگاه نکند.

«وَقَفُوا» از ریشه «وقف» در لغت به معنای متوقف ساختن است؛ ولی گاه به معنای اصطلاحی فقهی یعنی چیزی را برای چیزی وقف کردن یا از آن گسترده‌تر، چیزی را اختصاص به چیزی دادن، به کار می‌رود.

۱. تحف العقول، ص ۲۹۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۰.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب استحباب التواضع، ص ۲۱۶، ح ۲.

بنابراین، اگر در دو جمله مورد بحث، معانی حقیقی کلمه را در نظر بگیریم مفهومش این است که آن‌ها نگاه به صحنه‌های حرام نمی‌کنند و پیوسته گوش به علم نافع می‌دهند، و اگر معنای وسیع و کنایی آن‌ها را در نظر بگیریم، مفهوم دو جمله مذکور این است که آن‌ها از همه محرمات چشم‌پوشی و صرف نظر می‌کنند و گوش‌های آن‌ها وقف بر علم نافع است.

مقصود از «علم نافع» در درجه اول، علمی است که برای دین و ارزش‌های معنوی و زندگی سعادت‌بخش در جهان دیگر، سودمند است و در درجه بعد، همه علوم و دانش‌هایی که برای عزت و عظمت و استقلال و سربلندی انسان‌ها در این دنیا لازم است؛ اعم از علوم مربوط به سلامت انسان یا صنایع و کشاورزی یا علوم سیاسی و مانند آن.

بی‌شک رابطه انسان با جهان خارج، (جهان امروز و گذشته به‌طور عمده) از طریق این دو موهبت الهی، یعنی چشم و گوش است، حقایق را با چشم می‌بیند، تاریخ مکتوب را با چشم می‌خواند، پیام الهی و پیشوایان دین و تجربیات بزرگان پیشین را با گوش خود می‌شنود و با این دو وسیله با همه چیز در اطراف خود رابطه برقرار می‌کند که اگر این دو موهبت از انسان گرفته شود، چیزی برای او باقی نمی‌ماند و عقل و شعورش در حد طفل غیر ممیز متوقف خواهد ماند و حتی زبان و سایر حواس، در صورت سلامت این دو فعال می‌شوند. به همین دلیل افراد کر و کور همیشه لال هستند هر چند زبان‌شان سالم باشد.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرِ ثَلَاثٍ؛ عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ غُضَّتْ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ؛ تمام چشم‌ها در روز قیامت گریان است، جز سه چشم، چشمی که در راه خدا بیدار بماند و چشمی که از خوف خدا گریان شود و چشمی که از حرام پوشیده شود».^۱

۱. کافی، ج ۲، باب اجتناب المحارم، ص ۸۰، ح ۲.

در حدیث دیگری از امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ مَذْهَبُهُ وَأَسْمَعُ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّدْكِيرَ وَانْتَفَعَ بِهِ؛ بیناترین دیده‌ها، دیده‌ای است که نظر و دید آن در مسیر خیر باشد و شنواترین گوش‌ها گوش‌ای است که تذکرات و پندها را اخذ کند و از آن‌ها نفع ببرد».^۱

سپس امام (علیه السلام) به یکی دیگر از اوصاف پرهیزکاران که صفت رضا و تسلیم است، پرداخته، می‌فرماید: «حَالِ آن‌ها در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است»؛ (نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الْوَحَاءِ)^۲.

در حال نعمت مست و مغرور نمی‌شوند و در بلا و مشکلات بی‌تابی و جزع نمی‌کنند؛ در همه حال راضی به رضای خدا و تسلیم در برابر اراده او هستند. به‌یقین از تلاش و کوشش برای مبارزه با مشکلات و فراهم کردن اسباب نعمت‌ها فروگذار نمی‌کنند، ولی آن‌جا که از تحت اراده آن‌ها بیرون است، جز تسلیم و رضا عکس‌العملی نشان نمی‌دهند؛ زیرا از یک‌سو می‌دانند که خداوند، حکیم است و مهربان، از هر کس، حتی از مادر مهربان‌تر است و جز آنچه مصلحت بنده باایمان اوست، مقدر نمی‌فرماید.

از سوی دیگر می‌دانند که بی‌تابی در برابر بلا و حوادث ناگوار نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه اجر و پاداش آن‌ها را بر باد می‌دهد و گاه بر مشکلات نیز می‌افزاید و سبب یأس و نومیدی و انفعال در برابر هر حادثه‌ای می‌شود.

درباره اهمیت مقام تسلیم و رضا، روایات فراوانی از معصومین (علیهم السلام) وارد شده است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ، وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا

۱. تحف العقول، ص ۲۳۵.

۲. «رخاء» و «رخوه» در اصل به معنای سستی و نرمی است و هنگامی که درمورد زندگی به کار رود به معنای زندگی توأم با آرامش و آسایش و وسعت است.

كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ؛ برترین مرتبه اطاعت خداوند، صبر و رضا در همه چیزهایی است که بندگان دوست دارند، یا دوست ندارند و هیچ بنده‌ای در همه این امور از خدا راضی نمی‌شود، مگر این‌که خیر او در آن است.^۱

مرحوم کلینی بعد از نقل این روایت در کافی، دوازده روایت دیگر در اهمیّت تسلیم و رضا و مقامات مؤمنان راضی و تسلیم در برابر اراده پروردگار ذکر کرده است.

امام (ع) سپس به یک وصف مهم دیگر پرهیزکاران می‌پردازد که نشانه ایمان قوی و اطمینان آن‌ها به وعده‌های الهی است، می‌فرماید: «اگر سرآمد معینی که خداوند برای (زندگی) آن‌ها مقرر داشته، نبود، (حتی به اندازه) یک چشم بر هم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی‌گرفت»؛ (وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ).

روح آن‌ها به کبوتری می‌ماند که در قفس گرفتار است؛ در یک‌سوی خود، باغی خرم و سرسبز با انواع گل‌ها و گیاهان و میوه‌ها می‌بیند و در طرف دیگر، آتشی سوزان. در درون قفس، بال و پر می‌زند و به شدّت طالب آزادی است تا پرواز کند و بر شاخسار باغ قرار گیرد و در ضمن از آتش سوزانی که در یک طرف دیگر قفس بود، رهایی یابد.

پرهیزکاران راستین چنین‌اند. عشق به ثواب از یک‌سو و خوف از عقاب (بر اثر سوء عاقبت) از سوی دیگر، روح ناآرام آن‌ها را به جهان دیگر جذب می‌کند؛ ولی اجلی که خداوند برای آن‌ها مقرر ساخته آنان را از این امر باز می‌دارد.

۱. کافی، ج ۲، باب الرضا بالقضاء، ص ۶۰، ح ۱.

در ضمن، این تعبیر، حاکمیت صفت خوف و رجا را بر وجود آنها روشن می‌سازد؛ از یک سو امیدوار به لطف و ثواب الهی هستند و از سوی دیگر از این بیم دارند که در دنیا پایشان بلغزد و در دام شیطان و هوای نفس، گرفتار شوند و با سوء عاقبت از دنیا بروند.

در حدیثی از لقمان حکیم می‌خوانیم که خطاب به فرزندش می‌گفت: «يَا بُنَيَّ خَفِ اللَّهَ خَوْفًا لَوْ أَتَيْتَ الْقِيَامَةَ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ خِفْتَ أَنْ يُعَذِّبَكَ وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ وَافَيْتَ الْقِيَامَةَ بِإِثْمِ الثَّقَلَيْنِ رَجَوْتَ أَنْ يُغْفِرَ لَكَ؛ فرزندم! آن‌گونه از خدا بترس که اگر در روز قیامت در صحنه قیامت وارد شوی، در حالی که اعمال نیک انس و جن را با خود داشته باشی باز از عذاب خدا بترسی و آن‌قدر امیدوار به لطف او باش که اگر روز قیامت با گناه جن و انس وارد محشر شوی باز امید به عفو او داشته باشی».^۱

سپس امام علیه السلام به سراغ یکی دیگر از اوصاف بسیار برجسته پرهیزکاران می‌رود و می‌فرماید: «آفریدگار در روح و جانسان بزر جلوه کرده، به همین دلیل غیر او در چشمانشان کوچک است»؛ «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ».

هر گاه کسی در کنار اقیانوس پهناور و بی‌کرانی باشد، طبیعی است که یک قطره آب در نظرش بسیار حقیر و ناچیز است و آن‌کس که چشم به آفتاب عالم تاب دوخته، پرتو یک شمع در نظرش بی‌مقدار است. آری، پرهیزکاران با آفریدگار جهان هستی، با قدرت و علم بی‌پایان او آشنا شده‌اند و به قدر استعداد خود، عظمت ذات پاک او را دریافته‌اند. بدیهی است که غیر او در نظرشان کوچک و بی‌مقدار است و یکی از دلایل تقوا و پرهیزکاری و بالاتر از آن،

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۴.

عصمت و مصونیت از گناه همین است. هر قدر معرفت انسان به خدا بیشتر شود، ما سوی الله در نظرش کوچک تر می شود و به این اشیای حقیر و ناچیز، دل نمی بندد و به خاطر آنها گناه نمی کند.

از این جا می فهمیم که اگر علی (علیه السلام) می فرماید: «وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِمُ السَّبْعَةُ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانش قرار دارد به من دهند برای این که خدا را در مورد مورچه ای نافرمانی کنم و پوست جوی را از دهانش بگیرم، هرگز چنین کاری را نخواهم کرد»^۱ دلیلش همین است.

اگر در ادامه سخن مذکور می افزاید: «وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛ به یقین دنیای شما (با همه ثروت ها و زرق و برق هایش) نزد من از برگی که در دهان ملخی است و آن را می جود پست تر است» به دلیل عرفان والای مولا (علیه السلام) درباره خداست. آری، هر قدر معرفت الله بیشتر شود، دنیا در نظر انسان، کوچک تر می گردد، اسباب گناه نزد او ضعیف تر می شود و آرامش بیشتری می یابد. یکی از آثار آن، حضور قلب فوق العاده در عبادت و نماز است، به گونه ای که اگر پیکان تیری از پای او برکشند متوجه نمی شود.

آنگاه امام (علیه السلام) به سراغ وصف برجسته دیگری می رود و آن، مقام یقین شهودی پرهیزکاران و الامقام است، می فرماید: «آنها به کسانی می مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم اند، و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذب اند»؛ (فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ).

ایمان و یقین، مراحل دارد؛ گروهی ایمانشان برخاسته از ادله عقلی است

و دلایل کافی و شافی برای آن دارند. بزرگان اخلاق و عرفان با اقتباس از آیات قرآن از این مرحله به علم الیقین تعبیر کرده‌اند.

مرحله والاتر، مرحله شهود است. در این مرحله انسان، استدلالات عقلی را پشت سر می‌گذارد و به مقام شهود می‌رسد و با چشم دل، خدا را می‌بیند و عظمت او را مشاهده می‌کند و هرگونه شک و تردید و وسوسه که گاهی در اعماق استدلالات عقلی نیز وجود دارد از او زایل می‌شود که آن را مقام عین الیقین گویند.

مرحله سوم که مخصوص خاصان و مقربان است مرحله حق الیقین است؛ در این مرحله انسان به جایی می‌رسد که خویشتن خویش را فراموش می‌کند، آنچه می‌بیند خداست و غیر او از نظرش محو می‌شود.

در حقیقت مرحله اول، جنبه عمومی دارد و همه مؤمنان راستین را شامل می‌شود. مرحله دوم ویژه پرهیزکاران مخلص و مجاهد است و مرحله سوم ویژه گروه خاصی از اولیای الهی، همچون معصومان علیهم‌السلام است و هر یک از این‌ها آثاری دارد.

یکی از آثار مرحله شهود که در این خطبه درباره پرهیزکاران به آن اشاره شده این است که خود را دائم در برابر حق می‌بینند و پیوسته سر به فرمان او نهاده هستند و قداست زندگی آن‌ها گواه بر ایمان شهودی آن‌هاست.

در حدیث معروفی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: یک روز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بعد از نماز صبح، چشمش به جوانی افتاد که بسیار خواب‌آلود بود و اندامش نحیف و لاغر به نظر می‌رسید، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را با نام صدا زد و فرمود: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟؛ چگونه صبح کردی؟ (و حالت چگونه است؟)». عرض کرد: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا؛ صبح کردم ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حالی که به مقام یقین رسیدم». رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این پاسخ صریح او در شگفتی فرو رفت و به او

فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟» هر یقینی نشانه روشنی دارد، نشانه روشن یقین تو چیست؟» عرض کرد: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشانه آن این است که مرا در اندوهی عمیق فرو برده و به شب زنده داری و روزه گرفتن روزها واداشته است و روح من به دنیا و آنچه در آن است بی اعتناست ...

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِبُونَ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي؛ گویی من اهل بهشت را می بینم که در آغوش بهشت متنعم اند و با هم در گفت و گوی دوستانه اند و بر تخت ها تکیه زده اند و گویی اهل دوزخ را می بینم که در آن، عذاب می شوند و فریاد می کشند و گویی الآن، صدای شعله های آتش در گوش من می پیچد». پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ؛ این بنده ای است که خداوند قلب او را با نور ایمان روشن ساخته است». سپس فرمود: این حالت را حفظ کن، جوان عرضه داشت: دعایی در حق من کنید که خداوند شهادت را در رکاب شما برای من فراهم سازد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق او دعا کرد، طولی نکشید که در یکی از غزوات، همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرکت کرد و در آن غزوه ده نفر شهید شدند که دهمین آن ها این جوان بود.^۱

داستان های فراوانی شبیه این داستان، از پرهیزکارانی که در طول تاریخ به مقام شهود رسیده اند نقل شده که گفتار مولا علی (علیه السلام) را تأیید می کند.

در ادامه این سخن به پنج وصف دیگر از اوصاف پرهیزکاران پرداخته، می فرماید: «قلب های آن ها اندوهگین و مردم از شرشان در امان اند. اندامشان لاغر و نیازهایشان اندک و نفوسشان عقیف و پاک است»؛ (قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَقِيفَةٌ).

۱. این حدیث را مرحوم کلینی در کافی، ج ۲، باب حقیقة الایمان و الیقین، ص ۵۳، ح ۲ آورده است. مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۴ از کتاب محاسن، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۲۶۵ این حدیث را نقل کرده است.

این صفات مجموعه‌ای از صفات پرهیزکاران است، زیرا حزن و اندوه آن‌ها که در نخستین وصف آمده، اشاره به خوف از خدا و کوتاهی در انجام مسئولیت‌هاست. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْحُزْنُ مِنْ شِعَارِ الْعَارِفِينَ» و در ادامه این سخن می‌فرماید: «وَلَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَا سَتَعَاثُوا؛ اگر ساعتی حزن از دل‌های اهل معرفت پوشیده گردد به درگاه خدا استغاثه می‌کنند و آن را از او می‌خواهند».^۱

آری، آن‌ها پیوسته درباره مسئولیت‌هایشان نگران‌اند و از این نظر بر دل آن‌ها اندوهی سایه افکنده، مبادا در گرفتن حق مظلومی کوتاهی کرده باشند یا اندک ظلمی از آن‌ها سر زده باشد یا به غیر خدا اندیشیده باشند. افزون بر این، غم عشق و اندوه دوری از قرب پروردگار نیز که طالب آن‌اند از آن‌ها جدا نمی‌شود؛ ولی در هر حال آن‌ها غم دنیا را ندارند، چون عاشق دنیا نیستند، بنابراین اگر قرآن مجید می‌گوید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ «آگاه باشید (دوستان و) اولیای خدا نه ترسی بر آن‌هاست و نه اندوه‌گین می‌شوند»^۲ منافاتی با آنچه در این خطبه آمده ندارد، زیرا این آیه مربوط به خوف از غیر خدا و غم دنیای مادی است.

لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام اگر از جور غم عشق تو داغی طلیم^۳
در وصف دوم که می‌فرماید: «مردم از شرّ آن‌ها در امان‌اند»؛ به این نکته اشاره می‌کند که وجود آن‌ها برای همه خیر و برکت است، نه موجب درد و عذاب. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَخَافُ النَّاسَ شَرَّهُ؛ بدترین مردم در پیشگاه خدا در روز قیامت کسی است که مردم از شرّ او ترسان باشند».^۴

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۷۰، ح ۱.

۲. یونس، آیه ۶۲.

۳. دیوان حافظ، ص ۳۱۸، غزل ۳۶۸.

۴. کنزالعمال، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۷۶۱۳.

در وصف سوم می فرماید: جسم آنها نحیف است. البته نحیف نه به آن معنا که امروز در فارسی می فهمیم، بلکه به معنای لاغر است که از یک سو نشانه زهد و پارسایی و روزه گرفتن است و از سوی دیگر، دلالت بر چابکی و آمادگی برای انجام وظایف الهی دارد.

در هر حال این وصف مانند بعضی از اوصاف دیگر همواره استثنایی دارد که بعضی از افرادی که بر حسب ساختمان جسمانی لاغر نیستند، در صف پرهیزکاران هستند.

در وصف چهارم اشاره به نیازهای محدود آنها شده است؛ نه همچون دنیاپرستان زراندوز که مانند جهنم هر چه بیابند باز هم «هل من مزید» می گویند. به یقین روح قناعت و حاجات خفیف، انسان را از بسیاری از گناهان در امان می دارد و فکر او را برای پیمودن راه حق راحت تر می کند و همان گونه که امام (علیه السلام) در یکی از گفتارهای کوتاه و پرمعنای خود فرموده، سبک بار می شوند و ملحق به حق می گردند.^۱

در حدیث دیگری می خوانیم: امام صادق (علیه السلام) وارد حمام شد. صاحب حمام به آن حضرت عرض کرد: اجازه می دهید برای شما حمام را قُرُق کنیم. فرمود: «لَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ خَفِيفُ الْمُؤْنَةِ؛ نه، مؤمن خفیف، المؤونة است (و زندگی ساده و بی تکلفی دارد)».^۲

در پنجمین وصف اشاره به مقام عفت آنها می کند و روح آنها را عفیف می شمارد، همان عفتی که انسان را وادار به چشم پوشی از هوا و هوس و گناه می کند و به تعبیر دیگر، هواپرستی و گناه در نظر آنها بی رنگ می شود، به گونه ای که از مشاهده صحنه های زشت و آلوده متنفر می شوند.

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱، باب جواز إخلاء الحمام لواحد علی کراهیه، ص ۳۸۱، ح ۳.

در کلمات قصار نهج البلاغه می فرماید: «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَ؛ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ پاداش کسانی که در راه خدا جهاد کنند و شهید شوند، بیشتر از کسی که قادر (بر گناه و حرام و اعمال ناشایست) شود و عفت و پاک دامن پیشه کند، نیست؛ نزدیک است که فرد پاک دامن و عفیف، فرشته‌ای از فرشتگان الهی شود».

چرا چنین نباشد در حالی که در میدان جهاد اکبر بر دشمن خطرناکی همچون هوای نفس و شیطان غالب شده است.

سپس در وصف مهم دیگر پرهیزکاران می فرماید: «آن‌ها برای مدتی کوتاه در این جهان صبر و شکیبایی پیشه کردند و به دنبال آن آسایشی طولانی نصیبشان شد. این تجارتی پرسود است که پروردگارشان برای آن‌ها فراهم ساخته است»؛ (صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَغْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةٌ مُرَبِحَةٌ يَسَّرَهَا اللَّهُ لَهُمْ رَبُّهُمْ).

صبر و شکیبایی خواه در مسیر طاعت باشد یا در برابر وسوسه‌های گناه و یا در مقابل مصیبت، از صفات برجسته پرهیزکاران است.

هیچ کس به هیچ هدف مهمی، خواه مادی باشد یا معنوی، بدون صبر و استقامت نمی‌رسد و اگر انسان این صفت را از دست دهد دین و ایمان و شرف و آبروی او به خطر خواهد افتاد و به همین دلیل مولا (علیه السلام) در عبارت دیگری جایگاه و ارزش صبر را برای ایمان، همچون جایگاه و ارزش سر برای بدن شمرده است: «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»^۱.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند، می‌خوانیم: «الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرُ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ وَجَهَنَّمَ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ أُعْطِيَ نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَشَهَوَاتُهَا دَخَلَ النَّارَ؛ بهشت در لابه‌لای ناملایمات و شکیبایی پیچیده شده، پس آن‌کس که در دنیا در

برابر نامالایمات شکیبایی کند (و از وسوسه‌های گناه و شهوات صرف نظر نماید) داخل بهشت می‌شود، و جهنم در لابه‌لای لذات و شهوات گناه‌آلود پیچیده شده، پس هر کس نفس خود را در برابر این‌گونه لذات و شهوات آزاد بگذارد، داخل آتش می‌شود.^۱

امام (ع) در جمله‌های این خطبه این کار، یعنی صبر و شکیبایی کوتاه‌مدت در برابر نیل به سعادت درازمدت را تجارتی پرسود می‌شمرد که با لطف الهی برای پرهیزکاران فراهم شده است.

قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ»؛ «به یقین کسانی که کتاب الهی را تلاوت می‌کنند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، تجارتی (پرسود و) بی‌زیان و خالی از کساد را امید دارند».^۲

نیز می‌فرماید: «هنگامی که مؤمنان صالح و صابر می‌خواهند وارد بهشت شوند، در آستان بهشت، فرشتگان به آن‌ها سلام و درود می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ»؛ «(به آنان می‌گویند:) سلام بر شما به سبب صبر و استقامتتان».^۳

آنگاه در بیان دو وصف دیگر از اوصاف پرهیزکاران می‌فرماید: «دنیا (با جلوه‌گری‌هایش) به سراغ آن‌ها آمد؛ ولی آن‌ها فریش را نخوردند و آن را نخواستند. دنیا می‌رفت که آن‌ها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان، خویش را از اسارتش آزاد ساختند»؛ (أَرَادَتْهُمْ أَلَدُنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوا هَا، وَأَسَرَتْهُمْ فَقَدُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا).

۱. کافی، ج ۲، باب الصبر، ص ۸۹، ح ۷.

۲. فاطر، آیه ۲۹.

۳. رعد، آیه ۲۴.

اشاره به این که دنیا با زرق و برق‌هایی که دارد به سراغ همه می‌رود و خود را چنان می‌آراید که نفوس انسانی را به سوی خود جلب کند. آن‌ها که ناآگاه یا هوس‌بازند، در دام دنیا گرفتار می‌شوند؛ ولی پرهیزکاران که سراب بودن متاع دنیا را می‌دانند، هرگز فریب آن را نمی‌خورند. همچنین دنیا از طریق مال و ثروت و جاه و مقام و شهوات گوناگون انسان‌های بسیاری را در دام خود اسیر می‌سازد و راه آزادی و نجات را بر آن‌ها می‌بندد؛ ولی پرهیزکاران در همان گام‌های نخستین به این معنا پی می‌برند و به بهای جان، خود را از این اسارت رهایی می‌بخشند.

به راستی ما بسیاری را می‌بینیم که چنان اسیر مقام‌اند که برای حفظ آن به هر گناه و جنایت و ذلّتی تن درمی‌دهند، و بعضی چنان اسیر مال و شهوات‌اند که برای حفظ آن، همه کرامت انسانی خود را بر باد می‌دهند؛ ولی پرهیزکاران که در خط معصومان علیهم‌السلام گام برمی‌دارند، حتی از جان خویش می‌گذرند و فریاد «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ» سرمی‌دهند.

نکته

محورهای این بخش از خطبه

این بخش از خطبه که در آن قریب بیست صفت از صفات پرهیزکاران آمده، عمدتاً بر چند محور دور می‌زند؛ ایمان فوق‌العاده پرهیزکاران، ایمانی که در سرحدّ شهود و مشاهده عالم ماورای طبیعت است. مسئله بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا و عدم اسارت در چنگال هوا و هوس‌ها و شهوات، جویای علم و دانش بودن، پرهیز از هرگونه گناه، به‌خصوص آلودگی‌های زبان، تواضع و فروتنی و عدم آزار خلق.

اگر در برنامه پرهیزکاران جز همین فراز نبود برای این که از این‌ها انسان

کاملی بسازد، کافی بود تا چه رسد به این که بخش های بعدی خطبه نیز به آن ضمیمه گردد.

صفات مزبور، صفاتی جدا و بیگانه از یکدیگر نیستند، بلکه همه با هم پیوسته هستند و برنامه ای جامع برای سالکان الی الله و کسانی اند که طالب قرب به خدا هستند.

آن کسی که ایمان او به حدی رسیده که گویی آینده های دور را می بیند و از پشت پرده ضخیم طبیعت، بهشت و جهنم را مشاهده می کند، طبیعی است که ماسوی الله در چشم او کوچک شود، فریب زرق و برق دنیا را نخورد، و در برابر خلق متواضع باشد و آزارش به کسی نرسد.

اکنون این سؤال پیش می آید که این ایمان شهودی چگونه تحصیل می شود و این همای سعادت بر سر چه کسی خواهد نشست؟

پاسخ این سؤال با تشبیهات روشن می شود؛ آینه قلب تا زنگار هوا و هوس دارد، چهره حقیقت در آن منعکس نمی شود و تا انسان در سیاه چال طبیعت زندانی است به آسمان حقیقت پرواز نمی کند و تا گردوغبار، فضای اطراف او را پر کرده، جمال دل آرای یار را هر چند به او نزدیک باشد، نمی بیند و چه زیبا می گوید حافظ:

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد^۱

بخش دوم

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلاً
يَحْزَنُونَ بِهِ أَدْنُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا
تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَّعَتْ نُهُ وَهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا
دُصِبَ أَعْيُنُهُمْ. وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَضَعَوْا إِلَيْهَا مَسَامَحَ قُلُوبِهِمْ،
وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَانُونَ عَلَى
أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكْفُهُمْ وَرُكْبِهِمْ، وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ،
يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ

ترجمه

اما شب هنگام بر پای خود (به نماز) می ایستند و آیات قرآن را شمرده شمرده و با تدبّر می خوانند، به وسیله آن، جان خویش را محزون می سازند و داروی درد خود را از آن می طلبند. هنگامی که به آیه ای می رسند که در آن، تشویق است (تشویق به پاداش های بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می کنند و چشم جانیشان با علاقه بسیار در آن خیره می شود، گویی آن بشارت را در برابر چشم خود می بینند و هنگامی که به آیه ای می رسند که بیم و انذار در آن است (انذار در برابر گناهان) گوش های دل خویش را برای شنیدن آن باز می کنند، گویی فریادها و ناله های زبانه های آتش دوزخ در درون گوششان طنین انداز است! آن ها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می کنند (و به رکوع می روند) و پیشانی و کف دست ها و سر زانو ها و نوک انگشتان پا را (به هنگام سجده) بر زمین می گسترانند و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می کنند.

شرح و تفسیر

برنامه شبانه پرهیزکاران

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، به ذکر برنامه شبانه پرهیزکاران می‌پردازد و انگشت بر جزئیات آن می‌نهد و راه را به منظور پیمودن، برای همگان هموار می‌سازد و می‌فرماید: «اما در شب بر پای خود (به نماز) می‌ایستند و آیات قرآن را شمرده شمرده و با تدبّر تلاوت می‌کنند. به وسیله آن، جان خویش را محزون می‌سازند و داروی درد خود را از آن می‌طلبند؛ (أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً. يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَتِيرُونَ^۱ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ).

این جمله ممکن است اشاره به تلاوت قرآن در نماز شب باشد، زیرا قرآن را در حال قیام و بعد از سوره حمد نماز می‌خوانند و نیز ممکن است این دو از هم جدا باشند؛ یعنی هنگام شب، هم به نماز برمی‌خیزند و هم قرآن تلاوت می‌کنند. شایان ذکر است که امام (علیه السلام) روش قرآن خواندن پرهیزکاران را در عبارت کوتاه و پرمعنایی بیان کرده است؛ اولاً قرآن را به صورت «ترتیل» می‌خوانند و معنای ترتیل، شمرده خواندن و تأمل در مفاهیم آیات است. افزون بر این می‌فرماید: آن‌ها خود را کاملاً مخاطب قرآن می‌دانند، از بشارات قرآن، شاد و از اندازهای قرآن در اندوه فرو می‌روند و داروی همه دردهای اخلاقی و معنوی خود را در جای جای آیات قرآن جست‌وجو می‌کنند که هم طیب است و هم داروساز.

سپس در تشریح این معنا می‌فرماید: «هنگامی که به آیه‌ای می‌رسند که در آن

۱. «یستتیرون» از ریشه «ثور» بر وزن «غور» و «ثوران» بر وزن «فوران» در اصل به معنای به هیجان آمدن و «استثارة» به معنای به هیجان درآوردن است و در جمله بالا به معنای جست‌وجوگری در آیات قرآن برای یافتن داروی بیماری‌های اخلاقی و معنوی است.

تشویق است (تشویق به پاداش‌های بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می‌کنند و چشم‌جانشان با علاقه بسیار در آن خیره می‌شود، گویی آن بشارت را در برابر چشم خود می‌بینند؛ «فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَّعَتْ^۱ أَنْفُسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيُنِهِمْ». آری! آن‌ها قرآن را سرسری نمی‌خوانند، بلکه - همان‌گونه که گفته شد - خود را مخاطب واقعی آن می‌دانند؛ بشارت‌های الهی، آتش شوق را در دل‌های آن‌ها شعله‌ور می‌سازد و آنچه را که در آخرت است در این دنیا با چشم دل می‌بینند و همین امر انگیزه آن‌ها در برنامه «سیر الی الله» است.

«و نیز هنگامی که به آیه‌ای می‌رسند که بیم و انذار در آن است (انذار در برابر گناهان) گوش‌های دل خویش را برای شنیدن آن باز می‌کنند، گویی فریادها و ناله‌های زبانه‌های آتش دوزخ در درون گوششان طنین‌انداز است؛ «وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا^۲ فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ».

آری، ایمان آن‌ها به مرحله شهود رسیده و حقایق عالم غیب و جهان آخرت را با چشم می‌بینند و با همه وجودشان لمس می‌کنند و هرگاه خواندن آیات قرآن بدین‌گونه باشد بهترین وسیله تربیت انسان‌هاست.

در یکی از سخنان مولا علیه السلام آمده است: «أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ؛ آگاه باشید! تلاوتی که در آن تدبّر نیست منشأ خیر و برکتی نیست و عبادتی که در آن فهم و آگاهی نباشد، خیری ندارد».^۳

۱. «تَطَلَّعَتْ» از طلوع گرفته شده و «تَطَلَّعَ» به معنای سرکشیدن برای یافتن چیزی است.

۲. «زَفِيرٌ» و «شَهيقٌ»: «زَفِيرٌ» در اصل به معنای بازدم (بیرون فرستادن نفس) و «شَهيقٌ» به معنای دم (فرو بردن نفس) است؛ ولی بعضی گفته‌اند: «زَفِيرٌ» بیرون فرستادن نفس توأم با فریاد کشیدن و «شَهيقٌ» فرو بردن نفس توأم با ناله است.

۳. معانی الأخبار، ج ۲۲۶، ح ۱.

در حدیث دیگری از امام سجاد (علیه السلام) آمده است: «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَةً يُنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا؛ آیات قرآن گنجینه‌های الهی است هرگاه گنجینه‌ای گشوده شود، سزاوار است با دقت در آن نظر افکنی (و از گوهرهای گران‌بهایش بهره‌گیری)».^۱

از آن‌جا که امام (علیه السلام) در جمله‌های قبل، کیفیت نماز پرهیزکاران را در حال قیام، بیان فرمود که با تلاوت آیات قرآن و توأم با خضوع و خشوع و تدبّر و حضور قلب همراه است، در جمله‌های بعد به بیان دو رکن دیگر، یعنی رکوع و سجود می‌پردازد، می‌فرماید: «آن‌ها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می‌کنند (و به رکوع می‌روند) و پیشانی و کف دست‌ها و سر زانو‌ها و نوک انگشتان پا را (به‌هنگام سجده) بر زمین می‌گسترانند و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می‌کنند»؛ (فَهُمْ حَانُونَ^۲ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ^۳، مُقْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ^۴ وَأَكْفِهِمْ^۵ وَرُكْبِهِمْ، وَأَطْرَافِ^۶ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ^۷ رِقَابِهِمْ).

تعبیراتی که امام (علیه السلام) درباره رکوع و سجود بیان فرموده، تعبیرات زیبا و جالبی است که انسان را با عمق این عبادات آشناتر می‌سازد؛ خم شدن در پیشگاه خدا و فرش کردن پیشانی و دست و پاها بر زمین در برابر عظمت او با توجه و حضور قلب، دنیایی از معنویت را به همراه دارد و جالب این‌که هدف نهایی آن را

۱. کافی، ج ۲، باب فی قرائته، کتاب فضل القرآن، ص ۶۰۹، ح ۲.

۲. «حانون» از ریشه «حنو» به معنای پیچیدن و دو لاکردن چیزی است، بنابراین «حانون» جمع «حانی» به معنای کسی است که کمر خود را خم می‌کند. انحناء از همین ریشه گرفته شده است.

۳. «اوساط» جمع «وسط» در این‌جا به معنای کمر است.

۴. «جباه» جمع «جبهه» یعنی پیشانی.

۵. «اطراف» جمع «طرف» کرانه و نوک هر چیزی را می‌گویند و در این‌جا، یعنی نوک انگشتان که در موقع سجده بر زمین می‌گذارند.

۶. «فکاک» و «فک» به معنای رهاکردن و آزاد ساختن و جداکردن است.

آزادسازی گردن‌ها از زنجیر اسارت بیان فرموده است؛ آیا تنها آزاد ساختن از اسارت در چنگال آتش دوزخ است یا آزادسازی از هرگونه اسارت در چنگال هوای نفس و شیطان و انسان‌های شیطان‌صفت؟ تعبیر امام علیه السلام، مطلق است و همه را شامل می‌شود، هر چند در دعاها یا روایات، به‌طور مرتب دیده شده که بعد از «فِکَاکَ رَقَبَةٍ» واژه «مِنَ النَّارِ» ذکر می‌شود.

آری! آزادی انسان فقط در بندگی خداست، هم در دنیا و هم در آخرت و ناپرهیزکاران، اسیر چنگال هوا و هوس و شیطان و مال و ثروت و مقام و شهوت‌اند.

آنچه امام علیه السلام در این فراز درباره پرهیزکاران بیان فرموده درواقع برگرفته از صفاتی است که قرآن مجید در بخش آخر سوره فرقان درباره «عباد الرحمن» بیان کرده است. آن‌جا که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا»؛ «کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند و کسانی که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پردوام است».^۱

نکته

حضور قلب و تلاوت قرآن

امام علیه السلام بعد از اوصاف ویژه‌ای که برای پرهیزکاران در ابتدای این خطبه بیان کرده، به برنامه شبانه آن‌ها اشاره می‌کند، برنامه‌ای که مملو از درس‌های سعادت است.

نخست، برنامه شبانه آن‌ها را شرح می‌دهد که به‌طور کامل در جهت خودسازی و قرب به خدا پیش می‌روند.

۱. فرقان، آیات ۶۴ و ۶۵.

اساس این برنامه را در دو چیز ذکر می‌کند: ۱. نماز با حضور قلب کامل، نمازی که معراج مؤمن و نردبان ترقی و «قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ» و سبب قرب پرهیزکاران در دادگاه خدا و نهی‌کننده از فحشا و منکر است.

۲. تلاوت قرآن در نماز و خارج نماز در دل شب، در سکوت مطلق و شرایطی که هیچ چیز مانع از حضور در محضر قرآن نیست، همراه با تدبّر در جای جای قرآن، به گونه‌ای که خود را مخاطب آیات ثواب و عقاب بداند، سرنوشت بهشتیان و دوزخیان را در لابه‌لای آیاتش با چشم خود ببیند، از معارفش درس بیاموزد، از مواعظش پند بگیرد و از احکامش برنامه زندگی بسازد.

به یقین چنین نماز و تلاوت قرآنی در دل شب آن‌ها را آن‌گونه تربیت می‌کند که به‌هنگام روز بتوانند برنامه‌های سازنده و درخشان خود را به نحو احسن اجرا کنند.

سپس به برنامه روزانه آن‌ها می‌پردازد که در بخش بعد خواهد آمد.



بخش سوم

وَأَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءَ، أَنْبَرَارُ أَتْقِيَاءَ قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرِيَّ الْقِدَاحِ
يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرَضَى، وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَيَقُولُ:
لَقَدْ خُوِلُوا!.

وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرِضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا
يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا
زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي،
وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي
أَوْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَأَعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!

ترجمه

پرهیزکاران به هنگام روز، دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی باتقوا هستند،
ترس و خوف (در برابر مسئولیت‌های الهی) بدن‌های آن‌ها را همچون چوبه‌های
تیر، تراشیده و لاغر ساخته است، آن‌گونه که بینندگان (ناآگاه) آن‌ها را بیمار
می‌پندارند، در حالی که هیچ بیماری‌ای در وجودشان نیست و گوینده (ی بی‌خبر
و غافل) می‌گوید: افکارشان به هم ریخته و بیمار دل‌اند، در حالی که اندیشه‌ای
بس بزرگ با فکر آنان آمیخته است. از اعمال اندک، خشنود نمی‌شوند و اعمال
فراوان خود را زیاد نمی‌شمارند، بلکه پیوسته خود را (به کوتاهی و قصور) متهم
می‌سازند، و از اعمال خود نگران‌اند. هرگاه یکی از آن‌ها را مدح و ستایش کنند،
از آنچه درباره او گفته شده به هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران به خود
آگاه‌ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه‌تر است. بارالها! مرا برای نیکی‌هایی

که به من نسبت می دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آن ها گمان می کنند قرار ده و گناہانی را که من دارم و آن ها نمی دانند ببخش!

شرح و تفسیر

برنامه روزانه پرهیزکاران

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به برنامه روزانه پرهیزکاران می پردازد (در برابر بخش گذشته که برنامه شبانه آن ها را تشریح فرمود) و در آغاز به پنج وصف از اوصاف آن ها اشاره می کند، می فرماید:

«پرهیزکاران به هنگام روز، دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی باتقوا هستند. ترس و خوف (در برابر مسئولیت های الهی) بدن های آن ها را همچون چوبه های تیر، تراشیده و لاغر ساخته، آن گونه که بینندگان (ناآگاه) آن ها را بیمار می پندارند در حالی که هیچ بیماری ای در وجودشان نیست و گوینده (ی بی خبر و غافل) می گوید: آن ها افکارشان به هم ریخته و بیمار دل اند، در حالی که اندیشه ای بس بزر با فکر آنان آمیخته است (اندیشه مسئولیت در برابر فرمان های الهی)؛ (وَأَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ، قَدْ بَرَّاهُمْ^۱ الْخَوْفُ بَرِّي الْقِدَاحِ^۲ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى، وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَيَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا^۳! وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ!).»

اوصاف پنج گانه ای که امام (علیه السلام) در برنامه روزانه پرهیزکاران بیان فرمود، نشانه روشنی بر این حقیقت است که پرهیزکاری مورد نظر، هرگز پرهیزکاری منفی

۱. «برا» از ریشه «بری» بر وزن «سعی» به معنای تراشیدن قلم یا تیر و یا هر چوبی است و در محل کلام به معنای لاغر ساختن است.

۲. «قداح» جمع «قدح» بر وزن «قشر» به معنای چوبه تیر است. پیش از آن که آن را بتراشند و به پیکان نهند.

۳. «خولطوا» از ریشه «خلط» به معنای مخلوط کردن گرفته شده و در این جا به معنای درهم ریخته شدن فکر است که در تعبیرات عوامانه می گویند: فلان کس قاطی کرده است.

و جدای از جامعه نیست، بلکه پرهیزکاری توأم با علم و دانش، مدیریت و مسئولیت‌پذیری و نیکوکاری و زندگی در دل جامعه است.

«حلماء» از ریشه «حلم» به گفته راغب در اصل به معنای خویشتن‌داری به‌هنگام غضب است و از آن‌جا که این حالت از عقل و خرد سرچشمه می‌گیرد، این واژه (حلم) گاه به معنای عقل و خرد نیز به کار می‌رود، لذا «حلیم»، هم به افراد بردبار و خویشتن‌دار می‌گویند و هم به افراد عالم و دانشمند.

علمای اخلاق گفته‌اند که صفت «حلم» حد وسط در میان دو صفت رذیله است؛ یکی تن به ذلت دادن و دیگری افراط در غضب.

به‌هر حال این صفت در برخورد با جاهلان و بی‌خردان غالباً ظاهر می‌شود، شخص حلیم تا آن‌جا که سبب سوء استفاده نشود در برابر آنان ملایمت و مدارا به خرج می‌دهد، شاید به راه آیند و دست از خیره‌سری بردارند.

تعبیر به «علماء» منحصر به عالمانی نیست که علوم رسمی را خوانده‌اند، بلکه شامل افراد آگاهی می‌شود که دارای معرفت بالا و قدرت درک حقایق‌اند.

تعبیر به «قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِّي الْقِدَاحِ» تنها مقصودش این نیست که پرهیزکاران از خوف مسئولیت‌ها لاغراندام‌اند، بلکه آن‌ها بر اثر این خوف، فعالیت قوی‌تر و قاطع‌تری در راه انجام وظیفه دارند، زیرا وقتی چوبه تیر را می‌تراشند برای خوردن به هدف، پرواز بهتر، و نوک تیزتری دارد.

تعبیر «ناظران، آن‌ها را بیمار می‌پندارند» اشاره به این است که همواره عالمان بردبار و پرهیزکاران نیکوکار، در چشم افراد ساده‌لوح، انسان‌های غیر قاطع با مدیریت ضعیف محسوب می‌شوند، به همین دلیل می‌بینیم که غالب پیامبران از سوی امت‌های نادان به جهل و جنون متهم شدند به‌خصوص این‌که آن‌ها همرنگ جماعت نیستند و آن‌کس که همرنگ جماعت نباشد از نظر جاهلان، سند رسوایی خود را امضا کرده و چنین کسی که نان به نرخ روز نمی‌خورد، عاقل نیست.

قرآن مجید درباره پیشگامان در خیرات می‌گوید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾؛ «و کسانی که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال از این که سرانجام به سوی پروردگارشان بازمی‌گردند دل‌هایشان ترسان است».^۱

در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید در ذیل این آیه شریفه، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که سؤال کردند: آیا منظور از آیه کسانی هستند که معصیت می‌کنند و از گناه خود می‌ترسند؟ فرمود: نه! «بَلِ الرَّجُلُ يَصُومُ وَيَتَصَدَّقُ وَيَخَافُ أَنْ لَا يَقْبَلَ مِنْهُ؛ منظور کسی است که روزه می‌گیرد و در راه خدا انفاق می‌کند و در عین حال از این بیم دارد که از او پذیرفته نشود».^۲

سپس امام (علیه السلام) به ذکر همت عالی پرهیزکاران می‌پردازد، می‌فرماید: «از اعمال اندک، خشنود نمی‌شوند، و اعمال فراوان خود را زیاد نمی‌شمارند، بلکه پیوسته خود را (به کوتاهی و قصور) متهم می‌سازند (هر چند عبادات و طاعات و کارهای مهم اجتماعی فراوانی کرده باشند و به همین دلیل) از اعمال خود نگران‌اند (مبادا حق خدا و خلق را ادا نکرده باشند)»؛ «(لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ)».^۳

علو همت آن‌ها و معرفت بالایشان به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که به اعمال کم راضی شوند و یا اعمال فراوان را بسیار ببینند، برخلاف کوه‌فکران مغرور که به اندک عملی چنان از خود راضی می‌شوند که گویی برترین خلق خدایند.

۱. مؤمنون، آیه ۶۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۱۰، ص ۱۴۶.

۳. «مشفقون» از ریشه «اشفاق» به معنای علاقه آمیخته با ترس است؛ یعنی کسی به دیگری علاقه دارد و از بروز حوادثی برای او بیمناک است.

گذشته از این، آن‌ها دارای صفت برجسته انتقاد از خویشانند که غالب افراد از آن گریزان‌اند، که نه انتقاد دیگران را می‌پذیرند و نه به طریق اولی، از خود انتقاد می‌کنند و درواقع کاری را که سبب تکامل و پیشرفت انسان است رها می‌سازند.

آن‌ها پیوسته از این بیم دارند که حق نعمت خدا را ادا نکرده باشند و راه ورسم عبودیت پروردگار را ترک گفته و در برابر خلق خدا مسئول باشند. بعضی از شارحان نهج البلاغه، «اعمال» را در این جا تنها به عبادات تفسیر کرده‌اند و روایات مربوط به عبادات فراوان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و امام سجاد علیه السلام را در این جا آورده‌اند. درست است که عبادت یکی از وظایف مهم بندگان است، ولی هیچ دلیلی نداریم که واژه «اعمال» در جمله امام علیه السلام منحصر به عبادت باشد و مسئولیت‌های اجتماعی را شامل نشود.

پیشوایان بزرگ ما با اعمال فوق‌العاده وسیع و گسترده و پاکی که داشتند، باز در برابر پروردگار اظهار انفعال می‌کردند. امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه عرض می‌کند: «وَمَا قَدَرُ أَعْمَالِنَا فِي جَنْبِ نِعْمِكَ وَكَيْفَ نَسْتَكْثِرُ أَعْمَالًا تُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ؛ اعمال ما در برابر نعمت‌های عظیم تو چه ارزشی دارد و چگونه در برابر کرم تو اعمال خود را زیاد بشمریم؟!»

در کتاب الغارات از بعضی یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که به او عرض کردند: چقدر در راه خدا صدقه می‌دهید و انفاق می‌کنید؟! آیا دست نگه نمی‌دارید؟ فرمود: «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَبِلَ مِنِّي فَرَضاً وَاحِداً لَأُمْسَكْتُ وَلَكِنِّي وَاللَّهِ مَا أَذْرِي أَقْبَلَ اللَّهُ مِنِّي شَيْئاً أَمْ لَا؟؛ اگر می‌دانستم خداوند یکی از این‌ها را از من قبول کرده دست نگه می‌داشت؛ ولی به خدا سوگند! نمی‌دانم آیا چیزی را از من قبول کرده یا نه؟»^۱

۱. الغارات، ج ۱، ص ۹۰.

این درواقع درسی است برای عموم مردم که به اعمال خویش مغرور نشوند، هر چند زیاد باشد، زیرا مسئله اخلاص بسیار مشکل و پیچیده است.

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «ثَلَاثُ قَاصِمَاتُ الظَّهْرِ؛ رَجُلٌ اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَنَسِيَ ذُنُوبَهُ وَأَعْجَبَ بِرَأْيِهِ؛ سه چیز پشت انسان را می شکند: کسی که اعمال خود را بسیار ببیند و گناهان خود را به فراموشی بسپارد و فکر خود را بسیار بپسندد (و افکار دیگران را هیچ انگارد)».^۱

آنگاه امام (علیه السلام) در ادامه همان مسئله انتقاد از خویشتن، به نکته زیبای دیگری اشاره می کند، می فرماید: «هر گاه یکی از آن ها را مدح و ستایش کنند، از آنچه درباره او گفته شده به هراس می افتد و می گوید: من از دیگران به خود آگاه ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه تر است. بارالها! مرا به سبب نیکی هایی که به من نسبت می دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آن ها گمان می کنند قرار ده و گناهانی را که من دارم و آن ها نمی دانند ببخش»؛ (إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّْي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَأَجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَأَغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!).

می دانیم که یکی از موانع راه پیشرفت در درگاه خدا و در جامعه بشری، مدح مداحان و تملق متملقان است که بسیاری از سران جهان را به خطا افکنده و گمراه ساخته است. پرهیزکاران پیوسته از ستایش ستایشگران بیمناک اند، نکند سبب غرور و عجب آن ها گردد و مورد مؤاخذه پروردگار واقع شوند. در عین حال از خدا می خواهند که برتر از ستایش آن ها باشند و اگر خطا و گناه مخفیانه ای دارند، خدا آن ها را ببخشد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، باب استحباب الاعتراف بالتقصیر فی العبادة، ص ۷۳، ح ۶.

نکته

آن‌ها نقّادان عمل خویش‌اند

در حالی که برنامه شبانه پرهیزکاران، خودسازی در سایه نیایش و عبادت و راز و نیاز با خداست، روزانه برنامه‌ای کاملاً مردمی و اجتماعی دارند؛ تکیه بر علم و حلم و نیکوکاری و خوف در برابر انجام مسئولیت‌ها، دلیل روشنی بر این معناست.

عالم‌اند و با علم خود جامعه را هدایت می‌کنند.
حلیم‌اند و در مقابل تعصّب و لجاجت و ندانم‌کاری‌های افراد جاهل صبر می‌کنند.

نیکوکارند و به اندازه توان خود به نیازمندان خدمت می‌کنند.
خائف‌اند و در انجام مسئولیت‌ها سخت‌گیر؛ خوف آن‌ها خوفی است مثبت که انگیزه کار بهتر و بیشتر است؛ نه خوف منفی که سبب گوشه‌گیری و ترک فعالیت است، لذا می‌فرماید: خوف، آن‌ها را ضعیف نکرده، بلکه کارآمدتر ساخته است، همچون چوبه تیری که آن را می‌تراشند و برای هدف‌گیری آماده می‌کنند.

از ویژگی‌های آن‌ها این است که مانند دنیاپرستان نان را به نرخ روز نمی‌خورند و همچون فرصت‌طلبان برای رسیدن به اهداف مادی با هر کس در هر شرایطی سازش نمی‌کنند و به همین دلیل از دیدگاه این گروه، افراد کم‌عقل محسوب می‌شوند، بالاخره آن‌ها نقّادان اعمال خویش‌اند و پیش از آن‌که مردم اعمال آن‌ها را زیر ذره‌بین نقد بگذارند خودشان در این راه پیشگام‌اند.
به یقین چنین افرادی هستند که می‌توانند جامعه بشری را از ظلم و ستم نجات دهند و حق را به حق‌دار برسانند.

بخش چهارم

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْماً فِي لِينٍ،
وَإِيمَاناً فِي يَقِينٍ، وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ، وَعِلْماً فِي حِلْمٍ، وَقَضَائِي غِنًى،
وَحُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْراً فِي شِدَّةٍ، وَطَلَباً فِي
حِلَالٍ، وَدَشَاطَةً فِي هُتًى، وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ
وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ يُمَسِّي وَهَمَّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِيراً
وَيُصْبِحُ فَرِحاً؛ حَذِيراً لَمَّا حُذِرَ مِنَ الْعَفْلَةِ، وَفَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ
وَالرَّحْمَةِ. إِنْ آسَأَ ضَعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا
تُحِبُّ. قَرَّةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْرُجُ الْحِلْمَ
بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.

ترجمه

از نشانه‌های هر یک از آن‌ها این است که او را در دین خود قوی می‌بینی و در
عین محکم‌کاری و قاطعیت، نرم‌خو، و دارای ایمانی مملو از یقین، و حرص در
کسب دانش، و آگاهی در عین بردباری، و میانه‌روی در حال غنا و ثروت،
و خشوع در عبادت، و آراستگی در عین تهیدستی، و شکیبایی در شداید، و طلب
روزی حلال، و نشاط در راه هدایت و دوری از طمع. پیوسته عمل صالح انجام
می‌دهد و با این حال ترسان است (که از او پذیرفته نشود). روز را به پایان می‌برد
در حالی که هم او سپاسگزاری و شکر (خداوند) است، و صبح می‌کند در حالی
که همه همش یاد خداست. شب را سپری می‌کند در حالی که ترسان است،

و صبح برمی خیزد در حالی که شادمان است؛ ترسان از غفلت‌هایی که از آن برحذر داشته شده و شادمان برای فضل و رحمتی که به او رسیده است (زیرا روز دیگری را از خدا عمر گرفته و خداوند درهای سعی و تلاش را به روی او گشوده است). هرگاه نفس او در انجام وظایفی که از آن ناخشنود است سرکشی کند، او نیز نفس خود را از آنچه دوست دارد محروم می‌سازد. چشم‌روشنی او در چیزی است که زوال در آن راه ندارد و زهد و بی‌اعتنائی‌اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی در آن نیست. علم را با حلم می‌آمیزد و گفتار را با کردار!

شرح و تفسیر

چندین وصف دیگر

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه نخست به دوازده وصف دیگر از اوصاف برجسته پرهیزکاران، در عباراتی کوتاه و پرمعنا اشاره کرده، از قوت آن‌ها در دین آغاز می‌کند و به دوری آنان از طمع ختم می‌سازد، می‌فرماید: «از نشانه‌های هر یک از آن‌ها این است که او را در دین خود نیرومند می‌بینی و در عین محکم‌کاری و قاطعیت، نرم‌خو، و دارای ایمانی مملو از یقین، و حرص در کسب دانش، و آگاهی در عین بردباری، و میانه‌روی در حال غنا و ثروت، و خشوع در عبادت، و آراستگی در عین تهیدستی، و شکیبایی در سختی‌ها، و طلب روزی حلال و نشاط در راه هدایت، و دوری از طمع»؛ (فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْماً^۱ فِي لَيْنٍ، وَإِيمَاناً فِي يَقِينٍ، وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ، وَعِلْماً فِي حِلْمٍ،

۱. «حزم» به معنای محکم کردن و متقن ساختن است و ریشه اصلی آن «حزام» به معنای تنگ حیوان است (نوار محکمی که زین یا پالان را به وسیله آن زیر شکم حیوان، محکم می‌بندند و به معنای هرگونه کمربند نیز آمده است).

وَقَصْدًا فِي غِنًى، وَخُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَطَلَبًا فِي حَالٍ، وَنَشَاطًا فِي هُدًى، وَتَحَرُّجًا^۳ عَنْ طَمَعٍ).

تعبیر به «قوت در دین»، اشاره به این است که وسوسه گران و شبهه افکنان و منافقان نمی توانند در آن ها نفوذ کنند و طوفان ها و حوادث سخت زندگی، ایمان آن ها را متزلزل نمی سازد.

و «حزم در لین» اشاره به این است که آن ها در عین دوراندیشی که لازمه آن غالباً سخت گیری است - برخلاف «روزمرگی» که کارها را آسان می کند - نرم خویی را فراموش نمی کنند و با کسانی که در انجام یک هدف اجتماعی با آن ها همراه هستند رفتاری با رفق و محبت دارند و مطابق ضرب المثل معروف عرب رفتار می کنند که می گویند: «لَا تَكُنْ حُلُوءًا فَتَسْتَرْطُ وَلَا مُرًّا فَتَلْفُظُ؛ نه آن قدر شیرین باش که تو را ببلعند و نه آن قدر تلخ که تو را دور افکنند».

تعبیر به «ایمان در یقین» اشاره به این است که ایمان مراتبی دارد و اعلی درجه آن، علم الیقین و حق الیقین است که گاه از طریق استدلال های قوی و محکم، حاصل می شود و گاه از آن برتر، یعنی از راه شهود به دست می آید.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ؛ ایمان، از اسلام برتر است (زیرا اسلام، اقرار در ظاهر است و ایمان، تصدیق با قلب) و یقین، افضل از ایمان است (زیرا درجه عالی ایمان است) و هیچ چیز کمیاب تر از یقین نیست».^۴ آری، پرهیزکاران واقعی به این گوهر گران بهای کمیاب دست یافته اند.

۱. «تَجَمُّلٌ» از ریشه «جمال» گرفته شده و به معنای اظهار زیبایی و جمال است و «تَجَمُّلٌ» در حال فقر به این معناست که شخص فقیر ظاهراً خود را بی نیاز نشان دهد.

۲. «نشاطٌ» فعالیت همراه با سرحالی و سرزندگی است و «نشاطات علمی» به معنای فعالیت های علمی است.

۳. «تَحَرُّجٌ» از ریشه «حرج» به معنای مشقت گرفته شده است. این واژه هنگامی که با «عن» متعدی شود به معنای دوری کردن و خود را گرفتار ساختن است.

۴. کافی، ج ۲، باب فضل الایمان علی الاسلام، ص ۵۱، ح ۱.

تعبیر به «حِرْصاً فِي عِلْمٍ» با این که واژه حرص معمولاً بار منفی دارد، اشاره به این است که آن ها شدیداً به دنبال فراگیری علم اند و روزی بر آن ها نمی گذرد که دانش تازه ای کسب نکنند. دنیاپرستان، حریص در جمع اموال اند، در حالی که پرهیزکاران حریص در جمع علم اند، زیرا پرهیزکاری بدون علم، عمق و ریشه ای ندارد.

منظور از آمیختن علم با حلم، این است که عالم در برابر جهل جاهلان نباید خشمگین شود و تندخویی کند، بلکه با بردباری و به صورت تدریجی در آن ها نفوذ کرده و جهلشان را بزداید.

در حدیث مفصلی که مرحوم علامه مجلسی نقل می کند، می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) در گفت و گو با «عنوان بصری» که برای درک علم به محضر آن حضرت آمده بود فرمود: حلم و بردباری تو باید به قدری باشد که اگر کسی به تو بگوید: اگر سخن نسنجیده ای درباره من بگویی ده برابر آن را به تو می گویم، تو در جواب بگویی: اگر تو ده سخن ناسنجیده بگویی من یکی نیز نخواهم گفت: «فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً» و در مورد علم به او می فرماید: آنچه را نمی دانی از علما بپرس و از این که برای بهانه جویی و آزار یا آزمودن افراد از آن ها سؤال کنی پرهیز و از عمل به آرای شخصی و ظنی دوری کن: «فَأَسْأَلُ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتُ وَإِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْنَتًا وَتَجَرِبَةً وَإِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا»^۱.

تعبیر به «قَصْدًا فِي غِنَى» اشاره به این است که آن ها اگر غنی و ثروتمند شوند اعتدال و میانه روی را فراموش نمی کنند و از اسراف و تبذیر، پرهیز دارند و اضافه اموال خویش را در اختیار نیازمندان می گذارند.

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۶، ضمن حدیث ۱۷.

جمله «وَحُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ» اشاره به این است که عبادت آن‌ها سرسری و بی‌روح نیست، بلکه حالت خضوع و خشوع و حضور قلب که روح عبادات است در اعمال عبادی آن‌ها موج می‌زند و هر نماز آن‌ها نردبانی است برای صعود به اوج قرب خدا؛ و به همین دلیل قرآن مجید در وصف مؤمنان رستگار می‌فرماید: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ».^۱

جمله «تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ» درواقع نقطه مقابل «قَصْداً فِي غِنَى» است. اشاره به این که پرهیزکاران نه به‌هنگام غنا و ثروت، تبذیر و اسراف و طغیان می‌کنند و نه به‌هنگام فقر زبان به شکوه و شکایت می‌گشایند.

تعبیر به «تَجَمُّلاً» مفهومش این است که آن‌ها هر چند فقیر و نادار باشند، ظاهر خود را حفظ می‌کنند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ».^۲

این گروه از فقیران آن‌چنان خویشتن‌دار زندگی می‌کنند که افراد نادان، آن‌ها را اغنیا می‌پندارند.

جمله «صَبْرًا فِي شِدَّةٍ» اشاره به استقامت و شکیبایی آن‌ها در برابر سختی‌های روزگار و حوادث ناگوار است که به مصداق «إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۳ خود را از آن خدا می‌دانند و جایگاه امن و امان و روح و ریحان را سرای آخرت می‌شمردند، نه این دنیا را. در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ الصَّبْرَ نِصْفُ الْإِيمَانِ»^۴ و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «الْإِيمَانُ نِصْفَانِ؛ نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَنِصْفٌ فِي الشُّكْرِ؛ إِيْمَانُ دَوْنِ نِصْفِ

۱. مؤمنون، آیه ۲.

۲. بقره، آیه ۲۷۳.

۳. بقره، آیه ۱۵۶.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۱۹ و بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۳۷، ح ۲۲.

است؛ نیمی از آن صبر است و نیمی از آن شکر (صبر در برابر مشکلات و ناملایمات و شکر در برابر نعمت‌ها).^۱

جمله «طَلَبًا فِي حَلَالٍ» نشان می‌دهد که پرهیزکاران افرادی گوشه‌گیر و بیگانه از فعالیت‌های زندگی نیستند، بلکه تلاش و کوشش برای معاش و پیشرفت جامعه اسلامی جزء برنامه‌های اصلی آن‌هاست. با این قید که دنیاپرستان در فکر حلال و حرام نیستند، ولی آن‌ها پیوسته طالب حلال‌اند و اگر کاری بسیار پردرآمد باشد ولی بوی حرام دهد از آن می‌گریزند. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءً أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ؛ عبادت هفتاد جزء دارد که از همه برتر، به دنبال روزی حلال بودن است».^۲

قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا»؛ «ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید».^۳ این تعبیر ممکن است نشان آن باشد که عمل صالح زاینده غذای حلال و طیب است.

تعبیر به «نَشَاطًا فِي هُدًى» ناظر به این است که پیمودن راه هدایت برای آن‌ها برخلاف افراد کوتاه‌فکر و کم‌معرفت، مایه نشاط و شادی است؛ هرگز از پیمودن این راه خسته نمی‌شوند و سلوک سبیل الهی، هر دم بر نشاط آن‌ها می‌افزاید.

منظور از جمله «وَتَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ» این است که پرهیزکاران به کلی از طمع دورند، زیرا طمع نتیجه وابستگی شدید به دنیاست و سبب توجه به غیر خدا و موجب مفسد زیادی می‌گردد. و یکی از عوامل ذلت و کینه و عداوت و حقد و حسد است؛ طمعکاران هرگز از مال دنیا سیر نمی‌شوند و پیوسته برای به دست آوردن آن از هر راهی که باشد تلاش می‌کنند و درواقع گرفتار اسارت دائم‌اند،

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۱، ح ۹۹.

۲. کافی، ج ۵، باب البحث علی الطلب و التعرض للرزق، ص ۷۸، ح ۶.

۳. مؤمنون، آیه ۵۱.

همان‌گونه که امام علیه السلام در کلمات قصارش فرموده است: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع سبب بردگی جاویدان است».^۱

به علاوه، طمع، فکر و عقل را از کار می‌اندازد و انسان را گرفتار لغزش‌های بزر می‌کند، همان‌گونه که مولا علیه السلام در یکی دیگر از کلمات قصارش فرموده است: «أَكْثَرُ مَضَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ؛ بیشترین زمین خوردن عقل‌ها، زیر برق‌های طمع است».^۲

سپس امام علیه السلام به بیان سه وصف دیگر از اوصاف برجسته شخص پرهیزکار پرداخته، می‌فرماید: «پیوسته عمل صالح انجام می‌دهد، با این حال ترسان است (که از او پذیرفته نشود). روز را به پایان می‌برد در حالی که هم او سپاسگزاری (برای نعمت‌های الهی) است و صبح می‌کند در حالی که تمام همش یاد خداست» (يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ^۳. يُمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ).

آری! اولیای الهی اگر تمام اعمال صالح را انجام داده باشند باز از این بیم دارند که حق عبودیت پروردگار را ادا نکرده و در انجام وظیفه خود کوتاهی کرده باشند، همان‌گونه که در حدیث آمده است: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: چه چیز مهمی در وصیت لقمان بود؟ فرمود: «امور مهم و شگفت‌آور، و از همه شگفت‌آورتر این که به فرزندش گفت: آن‌گونه از خدا بترس که اگر تمام اعمال نیک انس و جن را انجام داده باشی باز از این بترسی که کوتاهی کرده‌ای و خداوند مجازات می‌کند و آن قدر به رحمت خدا امیدوار باش که اگر تمام گناهان انس و جن را انجام داده‌ای، باز امید به رحمت او داشته باشی».^۴

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۰.

۲. همان، حکمت ۲۱۹.

۳. «وَجَلٌ» به معنای خوف و ترس است و «وَجَلٌ» بر وزن «خَجَلٌ» به معنای شخص ترسان است.

۴. کافی، ج ۲، باب الخوف والرجاء، ص ۶۷، ح ۱.

قرآن مجید در این زمینه تعبیر گویایی دارد؛ در بیان اوصاف پیشگامان در اعمال خیر می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾؛ «و آن‌ها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می دهند و با این حال از این که سرانجام به سوی پروردگارشان بازمی گردند دل‌هایشان ترسان است».^۱

تعبیر به «یُمسی...» اشاره به این است که آن‌ها در آغاز روز که تلاش و کوشش را شروع می کنند، با نام خدا آغاز می کنند و در پایان روز که از مواهب الهی بهره کافی گرفتند، به شکر خدا می پردازند. درست همچون نشستن بر سر سفره غذا که با نام خدا شروع می شود و با شکر پروردگار پایان می پذیرد، هر چند بعضی از شارحان نهج البلاغه^۲ در تفسیر این دو جمله گفته اند که این اختلاف در تعبیر از باب تنوع در عبارت است و منظور این است که صبح و شام و در جمیع حالات، هم ذاکرند و هم شاکر؛ ولی آنچه گفته شد، صحیح تر به نظر می رسد.

درباره اهمیت ذکر الله، در آیات و روایات، تعبیرات بسیار پرمعنایی وارد شده است؛ از جمله در حدیثی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «ثَلَاثَةٌ مَعْصُومُونَ مِنْ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ: الذَّاكِرُونَ لِلَّهِ، وَالْبَاكُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَالْمُسْتَغْفِرُونَ بِالْأَسْحَارِ؛ سه گروه اند که از شیطان و لشکریانش در امان اند: آن‌ها که پیوسته یاد خدا می کنند، و آن‌ها که از ترس (کیفر خداوند) اشک می ریزند (و احساس مسئولیت می کنند)، و آن‌ها که در سحرگاهان استغفار می نمایند».^۳

درباره اهمیت شکر نیز در آیات و روایات، تأکیدات فراوانی دیده می شود؛

۱. مؤمنون، آیه ۶۰.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۹.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۴۶، ح ۱۳۷۴۵.

از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده است، می‌خوانیم: «شُكْرُ النِّعْمَةِ أَمَانٌ مِنْ حُلُولِ النَّقْمَةِ؛ شکر نعمت سبب ایمن ماندن انسان از بلاها و حوادث ناگوار است».^۱

آنگاه اشاره به دو وصف مهم دیگر از اوصاف این پاک‌مردان می‌کند، می‌فرماید: «شب را سپری می‌کند، در حالی که ترسان است و صبح برمی‌خیزد، در حالی که شادمان است. ترسان از غفلت‌هایی که از آن برحذر داشته شده، و شادمان برای فضل و رحمتی که به او رسیده است (زیرا روز دیگری را از خدا عمر گرفته و خداوند درهای سعی و تلاش را به‌روی او گشوده است)»؛ (بَيِّنَاتٌ حَذَرًا وَيُصْبِحُ فَرِحًا؛ حَذَرًا لِّمَا حُذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ).

مفهوم این سخن آن نیست که برای مسئله خوف و رجا تقسیم زمانی بیان می‌کند؛ خوف و رجا در هر زمان و در هر حال در دل پرهیزکاران است، بلکه از آن‌جا که پرهیزکاران بعد از پایان کار روزانه به محاسبه خویش می‌پردازند و از این نگران‌اند که در برنامه روزی که گذشت خطاها و لغزش‌هایی باشد، سخن از خوف آن‌ها به میان آمده و لذا به ما دستور داده شده که شب‌هنگام قبل از آن‌که به بستر استراحت رویم، استغفار کنیم. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ حِينَ يَأْوِي إِلَى فِرَاشِهِ مِائَةً مَرَّةً تَحَاتَّتْ ذُنُوبُهُ كَمَا يَسْقُطُ وَرَقُ الشَّجَرِ؛ کسی که شب‌هنگام وقتی به بستر استراحت می‌رود یک صد مرتبه استغفار کند، گناهان او فرو می‌ریزد آن‌گونه که بر درختان (هنگام پاییز) فرو می‌ریزد».^۲

و از آن‌جا که روز، آغاز فعالیتی تازه و اعمال صالح جدیدی است فعالیتی که باید با امید آغاز گردد، تجلی‌گاه صفت رجا و شادمانی است.

۱. غررالحکم، ج ۱۹۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۴، باب استحباب الدعاء بالمأثور عند النوم، ص ۱۰۲۸، ح ۷.

در این که میان فضل و رحمت چه تفاوتی است؟ مفسران قرآن در ذیل آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ»^۱ گفت و گوی بسیار کرده اند؛ بعضی فضل الهی را اشاره به نعمت های ظاهری و مادی و رحمت را اشاره به نعمت های باطنی و معنوی دانسته اند و بعضی دیگر فضل را آغاز نعمت، و رحمت را دوام نعمت دانسته اند. این احتمال نیز داده شده که فضل اشاره به نعمت عام پروردگار به همه انسان ها و رحمت اشاره به نعمت ویژه مؤمنان است.

البته این تفسیرها منافاتی با هم ندارند و ممکن است در مفهوم عبارت مورد بحث، گنجانیده شوند.

آنگاه امام (علیه السلام) به بیان یکی دیگر از اوصاف برجسته انسان پرهیزکار که درباره تهذیب نفس و خودسازی است، پرداخته، می فرماید: «هر گاه نفس او در انجام وظایفی که از آن ناخشنود است سرکشی کند، او نیز نفس خود را از آنچه دوست دارد محروم می سازد»؛ (إِنْ أَسْتَضْعَبْتُ^۲ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ).

این درواقع یکی از مراحل سلوک راهیان الی الله است که آن را مرحله «معاقبه» می نامند که بعد از مراحل «مشارطه» و «مراقبه» و «محاسبه» قرار دارد؛ یعنی صبحگاهان که برنامه تازه ای را در زندگی خود شروع می کنند، با نفس خویش شرط می کنند که از هرگونه گناه بپرهیزد. سپس در طول روز مراقب آن هستند و شبانگاه قبل از آن که به بستر استراحت بروند به محاسبه اعمال روزانه می پردازند و اگر خلاقی از آن ها سرزده بود نفس خود را مجازات می کنند. به این صورت که او را از آنچه به آن تمایل دارد موقتاً باز می دارند؛ مثلاً از غذای خوب، بستر نرم، خواب کافی و مانند آن محروم می سازند تا نفس سرکش رام گردد

۱. یونس، آیه ۵۸.

۲. «استضعب» از ریشه «صعوبت» گرفته شده و «استعصاب» به معنای مشکل شدن و زیر بار نرفتن است.

و برای روزهای آینده در مسیر اطاعت خداوند قرار گیرد. این برنامه برای تهذیب نفس، بسیار مؤثر و کارساز است و به یقین هرگاه انسان مدتی بر آن مداومت کند، آثار و برکات عجیب آن را در جان و روح خویش می‌بیند.

در ادامه این سخن به چهار وصف مهم دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «چشم‌روشنی او در چیزی است که زوال در آن راه ندارد و زهد و بی‌اعتنایی‌اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی در آن نیست. علم را با حلم می‌آمیزد و گفتار را با کردار»؛ (قُرْةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالسَّعْلِمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ).

تعبیر به «قُرْة عینه» با توجّه به این‌که «قرّه» در اصل از ریشه «قرّ» (بر وزن حرّ) به معنای سردی گرفته شده و عرب معتقد بوده که اشک شوق همواره سرد و خنک و اشک غم داغ و سوزان است، در جایی گفته می‌شود که مایه شادی و خوشحالی است و معادل آن در فارسی «چشم‌روشنی» است. به این ترتیب مفهوم جمله این است که چشم پرهیزکاران به جهان آخرت روشن است، زیرا جهانی است پایدار و برقرار، همان‌گونه که قرآن مجید درباره بهشتیان می‌گوید: «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۱ و نیز می‌فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةٍ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ «هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمّی که مایه روشنایی چشم‌هاست برای آن‌ها نهفته شده، به پاداش کارهایی که انجام می‌دادند».^۲ و با توجّه به این‌که طبق آنچه در بخش‌های قبل این خطبه گذشت، آن‌ها در همین دنیا گویی بهشت و نعمت‌های بهشتی را با چشم خود می‌بینند، این حالت شادمانی و قرّة‌العین در برابر بهشت، در همین جا برای آن‌ها حاصل است. به عکس، چون دنیای ناپایدار را آن‌گونه که هست

۱. هود، آیه ۱۰۷.

۲. سجده، آیه ۱۷.

دریافته‌اند، هرگز دل به آن نمی‌بندند. آمیختن حلم با علم و بردباری با دانش و همچنین گفتار با کردار، از برجسته‌ترین نقاط قوت آن‌هاست، زیرا اگر عالم در برابر جهل جاهلان بردبار نباشد نجات دادن آن‌ها برای او غیر ممکن است و اگر گفتار آن‌ها با عمل همراه نگردد تأثیری در سخن آن‌ها نخواهد بود. همان‌گونه که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا؛ هرگاه عالم به علمش عمل نکند موعظه و اندرز او از دل‌ها فرو می‌ریزد، آن‌گونه که دانه‌های باران از سنگ سخت فرو می‌ریزد».^۱

۱. کافی، ج ۱، باب استعمال العلم، ص ۴۴، ح ۳.

بخش پنجم

تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلَهُ، قَلِيلاً زَلَلَهُ، خَاشِعاً قَلْبَهُ، قَانِعَةً نَفْسَهُ، مَنُوراً أَكَلَهُ، سَهْلاً أَمَرَهُ، حَرِيْزاً دِيْنَهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتَهُ، مَكْظُوماً غَيْظَهُ، الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كَانَ فِي الْعَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبَ مِنَ الْعَافِلِينَ.

يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشَهُ، لَيِّباً قَوْلَهُ، غَائِباً مُنْكَرَهُ، حَاضِراً مَعْرُوفَهُ، مُقْبِلاً خَيْرَهُ، مُذْبِراً شَرَّهُ فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٍ، وَفِي الْمَكَارِهِ صُبُورٍ، وَفِي الرِّحَاءِ شُكُورٍ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُّ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَغْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضِيعُ مَا اسْتَحْفِظَ، وَلَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ، وَلَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا يَسْتَمِتُ بِالْمُصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يَعْمَهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَجَّكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَنْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنِزَاهَةٌ، وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لَيْنٌ وَرَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظَمَةٍ، وَلَا دُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ.

ترجمه

او (پرهیزکار) را می بینی که آرزویش نزدیک، لغزشش کم، قلبش خاشع، نفسش قانع، خوراکش اندک، امورش آسان، دینش محفوظ، شهوت سرکشش مرده و خشمش فرو خورده شده است. (مردم) به خیر او امیدوار و از شرش در امان اند.

اگر در میان غافلان باشد جزء ذاکران محسوب می شود و اگر در میان ذاکران باشد در زمره غافلان نوشته نمی شود. کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان است) می بخشد و به آن کس که محروم می ساخت عطا می کند و به کسی که پیوندش را با وی قطع کرده است، می پیوندد. سخن زشت و خشونت آمیز از او دور است، گفتارش نرم و ملایم، منکرات از او غایب، و معروف و کارهای شایسته او حاضر و آشکار است. نیکی اش روی آورده و شرش پشت کرده است. در برابر حوادث سخت، استوار و در حوادث ناگوار، شکیبنا و به هنگام فزونی نعمت شکرگزار است. به کسی که با او دشمنی دارد ستم نمی کند و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی شود و پیش از آن که شاهدی بر ضدش اقامه شود اعتراف به حق می کند. آنچه حفظش را به او سپرده اند تباه نمی سازد و آنچه را به او تذکر داده اند فراموش نمی کند. مردم را با نام های زشت نمی خواند و به همسایگان زیان نمی رساند. مصیبت زده را شمتت نمی کند. در امور باطل وارد نمی شود و از دایره حق بیرون نمی رود. هر گاه سکوت کند سکوتش وی را غمگین نمی سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی شود و هر گاه به او ستمی شود (حتی الامکان) صبر می کند تا خدا انتقامش را بگیرد. نفس خود را به زحمت می افکند، ولی مردم از دست او راحت اند. خویشش را برای آخرت به تعب می اندازد و مردم را از ناحیه خود آسوده می سازد. دوری اش از کسانی که از آنها دوری می کند، به سبب زهد و حفظ پاکی است و نزدیکی اش به کسانی که به آنها نزدیک می شود، مهربانی و رحمت است؛ نه این که دوری اش از روی تکبر و خودبزر بینی و نزدیکی اش برای مکر و خدعه (و بهره گیری مادی) باشد.

شرح و تفسیر

اوصاف مهم دیگر

امام (علیه السلام) در این بخش خطبه، نخست به بیان ثنه وصف دیگر از اوصاف

برجسته پرهیزکاران می پردازد، می فرماید: «او را می بینی که آرزویش نزدیک، لغزشش کم، قلبش خاشع، نفسش قانع، خوراکش اندک، امورش آسان، دینش محفوظ، شهوت سرکشش مرده، و خشمش فرو خورده شده است»؛ (تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلَهُ، قَلِيلًا زَلَلَهُ، خَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنُزُوراً أَكَلَهُ، سَهْلًا أَمْرُهُ، حَرِيْزاً دِيْنَهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُوماً غِيْظُهُ).

در این عبارت، امام علیه السلام نخست از کوتاهی آرزوها سخن می گوید، زیرا آرزوهای دور و دراز - همان گونه که در روایات وارد شده - سبب فراموشی آخرت می گردد و نسیان آخرت، بلای بزرگی است که سرچشمه انواع گناهان و خطاهاست.

درست است که وجود امید و آرزو در انسان، انگیزه حرکت و فعالیت است، همان گونه که در حدیث نبوی آمده است: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا؛ امید و آرزو مایه رحمت است برای امت من و اگر نبود، هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی درختی نمی نشاند».^۴ ولی هرگاه از حد بگذرد و به صورت آرزوهای دور و دراز درآید تمام نیروها و افکار انسان را مجذوب دنیا می کند و همه چیز به فراموشی سپرده می شود و حتی انسان با چنین حالتی از دنیای خود نیز بهره نمی برد.

کم بودن لغزش های پرهیزکاران به این دلیل است که خود را از صحنه های گناه دور می دارند و پیوسته به یاد خدا هستند.

۱. «منزور» از ریشه «نَزَرَ» بر وزن «نَذَرَ» به معنای کم و اندک است.

۲. «حریز» از ریشه «حَرَزَ» بر وزن «قَرَضَ» به معنای حفظ کردن گرفته شده و «حریز» به چیزی می گویند که محفوظ است.

۳. «مکظوم» از ریشه «كَظَمَ» بر وزن «هَضَمَ» به معنای گلوگاه است و «مکظوم» به کسی گفته می شود که بسیار خشمگین یا غمناک باشد و در عین حال خویشتن داری می کند، گویی گلویش دارد فشرده می شود.

۴. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۱ و نزهة الناظر (حلوانی)، ص ۲۱، ح ۵۱.

و خشوع قلب آنان نتیجه معرفت آنها درباره خداست، چون هر قدر انسان عظمت معبود را بیشتر درک کند در برابر او خاضع تر می شود.

قانع بودن پرهیزکاران نتیجه بینش آنها به مواهب مادی و زرق و برق دنیاست، و چون آن را ناپایدار و فانی می بینند خود را برای وصول به آن به خطر نمی افکنند و به مقدار لازم قناعت می کنند.

اندک بودن خوراک آنها بدین علت است که می دانند پرخوری، علاوه بر این که سبب انواع بیماری هاست، حال عبادت و راز و نیاز با خدا را از بین می برد. افزون بر این، آنها را از یاد مستمندان غافل می سازد. در حدیثی در غررالحکم از کلمات مولا (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ اقْتَصَدَ فِي أَكْلِهِ كَثُرَتْ صِحَّتُهُ وَصَلَحَتْ فِكْرَتُهُ؛ کسی که میانه روی در خوردن را پیشه کند، سلامتی او افزون و فکرش به صلاح و درستی می گراید».

جمله «سَهْلًا أَمْرُهُ» اشاره به این است که هم درمورد کارهای شخصی خود آسان می گیرد و هم در برابر مردم سهل المؤونه است. کسانی را می بینیم که برای یک مسافرت و یا حتی یک مهمانی چه تکلفاتی قائل می شوند و عذاب الیم برای خود فراهم می سازند و یا در برابر مردم برای اندک حقی ماه ها و سال ها به کشمکش ادامه می دهند، در حالی که آسان گیران، هم در زندگی شخصی راحت اند و هم در روابطشان با سایر مردم.

تعبیر به «حَرِيْزًا دِيْنُهُ» اشاره به این است که او بیش از هر چیز به حفظ ایمان و عقیده و اصول مکتب خود اهمیّت می دهد و آن را در برابر مال و مقام و شهوت، قربانی نمی کند. جمله «مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ» به این معنا نیست که آنها خالی از هرگونه شهوت هستند، بلکه شهوت آنها در کنترل عقل و ایمانشان است، همان تعبیر جالبی که قرآن درباره یوسف (علیه السلام) دارد: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»^۱.

۱. یوسف، آیه ۲۴.

و اما جمله «مَكْظُومًا غِيْظُهُ» بعد از صفات گذشته، اشاره به این است که حفظ دین و انجام مسئولیت‌ها، گاه سبب عکس‌العمل‌های ناروایی از سوی جاهلان می‌شود که آتش خشم را در دل پرهیزکاران برمی‌افروزد؛ ولی آن‌ها بر نفس خویش مسلط‌اند و خشم خود را فرو می‌برند.

سپس امام علیه السلام در ادامه سخن به چهار وصف دیگر از اوصاف برجسته پرهیزکاران اشاره کرده، می‌فرماید: «(مردم) به خیر او امیدوار و از شرش در امان‌اند، اگر در میان غافلان باشد جزء ذاکران محسوب می‌شود و اگر در میان ذاکران باشد در زمره غافلان نوشته نمی‌شود»؛ (الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ).

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «أَلَا أُنبِّئُكُمْ لِمَ سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا؟ لِإِيْمَانِهِ النَّاسَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ، أَلَا أُنبِّئُكُمْ مِنَ الْمُسْلِمِ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ؟ آيا به شما خبر دهم چرا مؤمن، مؤمن نامیده شده است؟ به سبب این‌که جان و مال مردم را ایمنی بخشیده است. آيا به شما خبر دهم چه کسی مسلمان است؟ کسی که مردم از دست و زبانش در سلامت باشند».^۱

اگر مؤمنان و مسلمانان عادی باید چنین باشند، پرهیزکاران که نخبگان مؤمنان و مسلمانان‌اند به‌طور مسلم چنین خواهند بود؛ آن‌ها منبع خیرات و برکات و همه مردم از شر آنان در امان‌اند.

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ مَثَلَ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ النَّحْلَةِ إِنْ صَاحَبَتْهُ نَفْعَكَ وَإِنْ شَاوَرَتْهُ نَفَعَكَ وَإِنْ جَالَسَتْهُ نَفَعَكَ وَكُلُّ شَأْنِهِ مَنَافِعٌ وَكَذَلِكَ النَّحْلَةُ كُلُّ شَأْنِهَا مَنَافِعٌ؛ مؤمن همچون زنبور عسل است (سرتا پا مفید است) اگر با او رفیق بشوی به تو سود می‌رساند و اگر مشورت کنی به تو منفعت می‌بخشد

و اگر با او هم نشین گردی برای تو سودمند است و همه کار او منفعت است، همان گونه که زنبور عسل همه چیزش منفعت دارد».^۱

بعضی از دانشمندان گفته اند: تشبیه مؤمن به زنبور عسل می تواند به دلیل هوشیاری فوق العاده، و منافع گسترده، سعی و کوشش فراوان، پرهیز از مناطق آلوده، استفاده از غذای پاک و بهره گرفتن از دسترنج خود باشد.^۲ اضافه بر این، زنبور عسل، هم شهدی که تولید می کند بسیار پرفایده است، هم انباری که از موم می سازد کارایی بسیار دارد و هم با گردش روی گل ها سبب گرده افشانی و باروری انواع گیاهان می شود و حتی نیش او نیز که وسیله ای دفاعی در برابر دشمن است برای درمان بعضی از بیماری ها مفید است.

واژه های خیر و شر مفهوم بسیار گسترده ای دارند که همه نیکی های مادی و معنوی و همه شرور مادی و معنوی را شامل می شوند.

جمله «إِنَّ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ...» اشاره به این است که او در میان افراد غافل و بی خبر، هم رنگ جماعت نمی شود و همچنان به یاد خدا و روز قیامت مشغول است و در میان ذاکران از جمع آنها عقب نمی ماند و غفلت دامن او را نخواهد گرفت.

سپس امام (علیه السلام) به سه وصف مهم دیگر که از کرامات پرهیزکاران است اشاره کرده، می فرماید: «کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان است) می بخشد و به آن کس که محروم و مش ساخته عطا می کند و به کسی که پیوندش را با وی قطع کرده است، می پیوندد»؛ (يَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ).

گاه انسان در برابر بدی های دیگران مقابله به مثل می کند که اغلب زائیده خوی انتقام جویی است؛ ولی گاه مقابله به ضد می کند که این روش اولیای الهی و پرهیزکاران است؛ از ظلم ظالمان می گذرد در حالی که قدرت انتقام جویی دارد و این نوعی

۱. بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۲۳۸.

۲. همان.

شجاعت است و چون از موضع قدرت انجام می شود تسلیم در برابر ظلم نیست و در برابر کسانی که او را زمانی محروم ساخته اند عکس العملش بخشش به هنگام نیاز آنهاست که این دلیل بر سخاوت است. با آنهایی که از وی قهر کرده اند آشتی می کند و آنها را مشمول کمک های خود می سازد، این هم شجاعت است و هم سخاوت. در حدیثی از امام زین العابدین (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «روز قیامت که می شود ندا دهنده ای ندا می دهد: اهل فضل کجایند، جماعتی از مردم برمی خیزند (که ما هستیم). فرشتگان رو به آنها می کنند و می گویند: فضل شما در چه بود؟ می گویند: «كُنَّا نَصِلُ مَنْ قَطَعَنَا وَنُعْطِي مَنْ حَرَمَنَا وَنَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَنَا؛ ما با کسانی که از ما قطع رابطه کرده بودند پیوند برقرار می ساختیم و به کسانی که ما را محروم ساخته بودند عطا می کردیم و از کسانی که به ما ستم کرده بودند، گذشت می کردیم». در این هنگام به آنها گفته می شود: «صَدَقْتُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ؛ راست گفتید (شما اهل فضیلتید) همگی داخل بهشت شوید».^۱

قرآن مجید نیز این دستور را به طور عام و گسترده به ما داده است؛ خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ»؛ «بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده)».^۲

آنگاه امام (علیه السلام) شش وصف برجسته دیگر پرهیزکاران را در عبارتی بسیار کوتاه و پرمعنا بیان کرده، می فرماید: «سَخَنَ زُشْتٌ وَ خَشُونَتُ آمِيزٌ اَزْ اَوْ دَوْرٌ اَسْتُ، گفتمارش نرم و ملایم، منکرات از او غایب، و معروف و کارهای شایسته او حاضر و آشکار است، نیکی اش روی آورده و شرش پشت کرده است»؛ (بَعِيداً فُحْشُهُ^۳، لَيْسَ قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ).

۱. کافی، ج ۲، باب العفو، ص ۱۰۷، ح ۴.

۲. مؤمنون، آیه ۹۶.

۳. «فحشه»: فحش به هر کاری گفته می شود که از حد اعتدال خارج شود و به اصطلاح در حد فاحش قرار

این اوصاف شش‌گانه که دو به دو در مقابل هم قرار گرفته‌اند و یکدیگر را تفسیر می‌کنند، اشاره به برخوردهای اجتماعی پرهیزکاران است. دو جمله «بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيْتَنَّا قَوْلُهُ» اشاره به این است که برخورد آنان با همه مردم با زبان خوب و تعبیرات محبت‌آمیز است، و سخنان زشت و خشونت در گفتار از آن‌ها دور است. نه تنها چنین سخنانی نمی‌گویند، بلکه با آن‌ها فاصله زیادی دارند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در پاسخ این سؤال که حدّ حسن خلق چیست؟ آمده است: «تُليْنُ جَنَاحَكَ، وَ تُطِيبُ كَلَامَكَ، وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرِ حَسَنٍ؛ حد حسن خلق این است که نرم‌خو باشی و سخت را پاک و پاکیزه سازی و برادرت را با چهره گشاده ملاقات کنی».^۱

«غایب بودن منکر» اشاره به معدوم بودن آن است؛ یعنی منکری از آن‌ها سر نمی‌زند که در برابر مردم خود را نشان دهد. این احتمال نیز وجود دارد که اگر لغزشی از آنان سرزند، حداقل لغزش آشکاری نیست تا جامعه را آلوده سازد.

«معروف» اشاره به همه خوبی‌هاست که عقل و وجدان و شرع آن‌ها را می‌شناسند و با آن‌ها بیگانه نیستند (معروف از ریشه عرفان به معنای شناخت است).

منظور از «اقبال خیر و ادبار شر» آن است که آن‌ها در انجام نیکی‌ها پیوسته رو به جلو می‌روند و اگر بدی‌هایی در گذشته داشته‌اند، همواره از آن فاصله می‌گیرند.

سپس امام (علیه السلام) سه وصف دیگر از اوصاف حمیده آن‌ها را بیان می‌کند،

→ گیرد. بدین علت سخنان زشت و اعمال قبیح و منکر را که قبح و زشتی آن‌ها آشکار است فحش می‌گویند. کلمه فاحشه و فحشا نیز از همین معنا گرفته شده است.

۱. کافی، ج ۲، باب حسن البشر، ص ۱۰۳، ح ۴.

می‌فرماید: «در برابر حوادث سخت، استوار، و در حوادث ناگوار، شکمیا و به هنگام فراوانی نعمت شکرگزار است»؛ (فِي الزَّلَازِلِ^۱ وَقُورٍ^۲، وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَفِي الرِّخَاءِ شُكُورٌ).

«زلزل» در اصل به معنای زلزله‌هاست؛ ولی در این جا رویدادهای سخت و فتنه‌های بزرگی مراد است که دل‌ها را تکان می‌دهد. پرهیزکاران در برابر این گونه حوادث، روحیه خود را از دست نمی‌دهند و به مضمون «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ»^۳ مانند کوه در برابر این طوفان‌ها ایستادگی به خرج می‌دهند و این نشان می‌دهد که پرهیزکاری به معنای کناره‌گیری از اجتماع و عافیت‌طلبی نیست، بلکه پرهیزکاران واقعی کسانی هستند که در مقابل حوادث سخت، سینه سپر می‌کنند و با شجاعت برای نجات خود و جامعه در حل مشکلات می‌کوشند.

«صبر در مکاره»، یکی از شاخه‌های صبر است که شامل هر گونه مصیبت و حادثه ناگوار می‌شود. پرهیزکاران در این میدان هم سربلند و پراستقامت‌اند، زیرا بی‌تابی در برابر مصایب و مشکلات از یک سو انسان را به گناه و سخنان نادرست می‌کشاند و از سوی دیگر مسیر پیدا کردن راه حل مشکل را به‌روی انسان می‌بندد.

شکرگزاری آن‌ها به هنگام فزونی نعمت، ناشی از تواضع آنان در برابر خدا و خلق است؛ نه همچون مغروران متکبر که وقتی به مال و مقام و ثروتی می‌رسند همه چیز را فراموش کرده، سرکشی را در برابر خالق و مخلوق آغاز می‌کنند.

۱. «زلزل» جمع «زلزله» و «زلزال» به معنای حرکت سخت و شدید است. به حوادث تکان دهنده و مشقت بار اجتماعی «زلزل» گفته می‌شود.

۲. «وقور» از ریشه «وقر» بر وزن «فقر» در اصل به معنای سنگینی است و به اشخاص متین و سنگین وقور گفته می‌شود.

۳. کافی، ج ۲، باب المؤمن و علاماته، ص ۲۴۱، ح ۳۷.

سپس امام (علیه السلام) به سه وصف دیگر از این اوصاف فضیلت اشاره کرده، می‌فرماید: «به کسی که او با وی دشمنی دارد ستم نمی‌کند، و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی‌شود، و پیش از آن‌که شاهی بر ضدّش اقامه شود اعتراف به حق می‌کند»؛ (لَا يَحِيفُ^۱ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ).

این سه وصف، همه ناشی از روح حق‌طلبی و عدالت‌خواهی پرهیزکاران است. عادل کسی است که نه حق دشمنش را از او دریغ دارد، همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا»؛ «دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند، عدالت پیشه کنید».^۲ و نه به دوستانش بیش از حقشان بدهد و سبب تضییع حق دیگران شود، همان‌گونه که قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ»؛ «هنگامی که سخنی می‌گویید (و داوری می‌کنید) عدالت را رعایت کنید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) باشد».^۳

اعتراف آن‌ها به حق قبل از اقامه شهود نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد، زیرا کسانی در مقابل شهود تسلیم می‌شوند که تسلیم حق نیستند و اقامه شهود، آن‌ها را مجبور به تسلیم می‌کند؛ اما کسی که خواهان حق و عدالت است شخصاً به دنبال صاحب حق می‌رود تا او را بیابد و حق او را ادا کند و پشت خود را از بار مظلومه دیگران سبک سازد. در این میدان، بدهکاران به دنبال طلبکاران می‌روند و افراد امانت‌دار در جست‌وجوی صاحبان امانت‌اند، به عکس آنچه در جوامع بی‌تقوا دیده می‌شود.

۱. «یحیف» از ریشه «حیف» در اصل به معنای جور و ستم است، بنابراین «لَا یَحِیفُ» به این معناست که ستم نمی‌کند.

۲. مائده، آیه ۸.

۳. انعام، آیه ۱۵۲.

آری، پرهیزکاران واقعی آن‌هایی هستند که نه دوستی‌ها و نه دشمنی‌ها هیچ یک آن‌ها را از مرز حق و عدالت دور نمی‌کند و برای ادای حقوق نیاز به دادگاه و دادستانی ندارند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ؛ باتقواترین مردم کسی است که حق را بگوید چه به نفع او باشد یا به زیان او».^۱ در ادامه این سخن، امام علیه السلام به هفت وصف برجسته دیگر از صفات پارسایان در عباراتی هماهنگ اشاره کرده، می‌فرماید: «آنچه حفظش را به او سپرده‌اند تباه نمی‌سازد و آنچه را به او تذکر داده‌اند، فراموش نمی‌کند. مردم را با نام‌های زشت نمی‌خواند و به همسایگان زیان نمی‌رساند. مصیبت‌زده را شماتت نمی‌کند. در امور باطل وارد نمی‌شود و از دایره حق بیرون نمی‌رود»؛ (لَا يُضِيعُ مَا أُسْتُحْفِظُ، وَلَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ، وَلَا يُنَابِزُ^۲ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا يَشْمَتُ^۳ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ).

جمله «لَا يُضِيعُ مَا أُسْتُحْفِظُ» مفهوم وسیعی دارد که همه امانت‌های الهی و مردمی را شامل می‌شود، از جمله نماز که قرآن درباره آن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»؛ «و آن‌ها که بر نمازهایشان مواظبت می‌کنند».^۴ همچنین امانت‌های دیگری، مانند قرآن مجید و احکام اسلام، فرزندان که خدا به آن‌ها داده و امانت‌های مختلفی که مردم به آن‌ها می‌سپارند، برای حفظ آن‌ها سخت می‌کوشند و هرگز به سبب سهل‌انگاری و غفلت و کوتاهی، آن‌ها را تباه نمی‌کنند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۱۲، ضمن حدیث ۲.

۲. «ینابز» از ریشه «نیز» بر وزن «نِیض» به معنای لقب بد نهادن بر کسی است و «تنابز بالالقاب» این است که دو یا چند نفر یکدیگر را با لقب‌های زشت یاد کنند.

۳. «یشمت» از «شماتت» گرفته شده که به معنای سرزنش کردن و در غم دیگری شادی نمودن است.

۴. مؤمنون، آیه ۹.

جمله «لَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ» اشاره به همه تذکرات و یادآوری های مفیدی است که از سوی خداوند و اولیای الهی و معلمان راستین و دوستان بیدار به آنها رسیده است؛ آری، آنها افراد فراموشکاری نیستند که درس های هدایت را نادیده بگیرند و به آن پایبند نباشند و هرگاه وسوسه های شیطان به سراغ آنها بیاید بی فاصله به یاد خدا و اندرزهای اندرزگویان باایمان می افتند و به راه بازمی گردند. قرآن مجید می گوید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ «پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) در این هنگام بینا می شوند».^۱

جمله «وَلَا يَنْابِزُ بِالْأَلْقَابِ» اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده، می فرماید: «وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ»؛ «و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید».^۲ زیرا ذکر این گونه القاب، آتش کینه و عداوت را در دل ها برمی انگیزد و طرف مقابل را به عکس العمل وامی دارد و فضای جامعه را مسموم می کند و شخصیت افراد را در هم می شکند.

آزار نرساندن به همسایگان و شماتت نکردن مصیبت زدگان که به دنبال مسئله «تنابز به القاب» آمده، اشاره به رعایت حقوق اجتماعی و احترام انسان ها در همه جوانب است. قرآن مجید و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) بارها سفارش رعایت حقوق همسایگان را کرده اند تا آن جا که در سخن دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُمْ سَيُورَثُهُمْ»؛ خدا را خدا را درمورد همسایگانتان

۱. اعراف، آیه ۲۰۱.

۲. حجرات، آیه ۱۱.

فراموش نکنید، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته سفارش آن‌ها را می‌کرد تا آن‌جا که ما گمان بردیم آن‌ها را در زمره وارثان قرار خواهد داد.^۱

از سوی دیگر می‌دانیم که مصیبت زده، همچون انسان مجروحی است که نیاز مبرم به تسلیت دارد و شماتت، مانند نمک پاشیدن بر زخم اوست و هیچ انسان باوجدانی چنین اجازه‌ای را به خود نمی‌دهد که بر زخم کسی نمک بپاشد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ شَمِتَ بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُفْتَنَ؛ کسی که برادر مسلمانش را در برابر مصیبتی که به او وارد شده شماتت کند از دنیا بیرون نمی‌رود مگر این‌که خود به همان مصیبت گرفتار می‌شود».^۲

آخرین اوصاف در جمله‌های مورد بحث، عدم ورود پرهیزکاران در باطل و عدم خروج از دایره حق است که مفهوم وسیعی دارد و به مقتضای آن، پرهیزکار، در افکار باطل، رفتار باطل و گفتار باطل وارد نمی‌شود و در همه چیز و همه جا و درباره هر کس و هر کار، تابع حق است و مطلقاً از حق عدول نخواهد کرد.

سپس امام علیه السلام در ادامه همین اوصاف به سه وصف دیگر در عبارتی هماهنگ اشاره می‌کند و می‌فرماید: «هر گاه سکوت کند سکوتش وی را غمگین نمی‌سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی‌شود، و هر گاه به او ستمی شود (حتی الامکان) صبر می‌کند تا خدا انتقامش را بگیرد»؛ «إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ».

پرهیزکاران از سکوت خود غمگین نمی‌شوند، با این‌که سکوت در بسیاری از مواقع سبب پزردگی و اندوه است، زیرا سکوت مایه نجات از بسیاری از

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۲. کافی، ج ۲، باب الشماتة، ص ۳۵۹، ح ۱.

آفات لسان است، به علاوه سبب تفکر در امور دین و دنیا است. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «طُوبَى لِمَنْ... أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ؛ خوشا به حال کسی که فزونی مالش را انفاق کرده است و زیاده گویی را از سخنش فرو گرفته است».^۱

پرهیزکاران با صدای بلند نمی خندند، زیرا قهقهه های بلند، راه و رسم ثروتمندان مغرور و افراد بی خیال است. در حدیثی از آن حضرت که در غررالحکم آمده است، می خوانیم: «خَيْرُ الضُّحْكِ التَّبَسُّمُ؛ بهترین خنده تبسم است».

جمله «وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ...» اشاره به این است که گاهی دوستان و بستگان و حتی برادران ممکن است ستمی به انسان روا دارند که اگر بخواهد به انتقام جویی برخیزد، درگیری ها ادامه می یابد و چه بسا به جای خطرناک و غیر قابل جبران برسد. هر گاه در این گونه موارد انسان راه شکیبایی و تحمل پیش گیرد و طرف مقابل را به خدا واگذارد، هم خودش از وسوسه های خطرناک شیطان رهایی می یابد و هم آرامش جامعه را حفظ می کند؛ ولی بدیهی است که این سخن ناظر به دشمنان لجوج و بی رحم نیست که در برابر آن ها صبر و سکوت، سبب طغیان و ظلم بیشتر است (اشک کباب مایه طغیان آتش است).

سپس امام (علیه السلام) به چهار وصف برجسته دیگر از اوصاف پارسایان اشاره می کند که هر یک مکمل دیگری است، می فرماید: «نفس خود را به زحمت می افکند، ولی مردم از دست او راحت اند، خویشتن را برای آخرت به رنج می اندازد و مردم را از ناحیه خود آسوده می سازد»؛ (نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ).

۱. کافی، ج ۲، باب الإنصاف والعدل، ص ۱۴۴، ح ۱.

اشاره به این است که مشکلات را برای راحتی دیگران پذیرا می شود؛ مثلاً هر گاه مشکلی در جامعه پیدا شود او برای حل آن خویشتن را به زحمت می افکند تا دیگران راحت باشند و درواقع این نوعی ایثار و فداکاری است که انسان برای راحتی بندگان خدا، مشکلات اجتماعی را تحمل کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله های سوم و چهارم (أَتَعَبَ نَفْسَهُ...) را به منزله دلیل برای دو جمله قبل دانسته اند؛ یعنی اگر نفس او از ناحیه خودش در زحمت است به سبب این است که پیوسته برای آماده کردن سرای آخرت می کوشد و اگر مردم از دست او راحت اند به این دلیل است که او برای این کار تصمیم گرفته است.

این احتمال نیز وجود دارد که این دو جمله، ناظر به مسئله دیگری باشد؛ دو جمله قبل، اشاره به امور مادی و این دو جمله اشاره به امور معنوی باشد. امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ عَمَرَ دَارَ إِقَامَتِهِ فَهُوَ الْعَاقِلُ؛ عاقل کسی است که خانه اقامت خود را آباد سازد».^۱

قرآن مجید با صراحت می گوید: «وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»؛ «و فقط آخرت سرای پایدار است».^۲

حضرت سرانجام با ذکر چهار فضیلت برجسته دیگر صفات پرهیزکاران را پایان می بخشد (پایانی که اگر حادثه مربوط به همام پیش نمی آمد شاید نقطه پایان نبود و امام (علیه السلام) مطالب برجسته دیگری در این باره بیان می کرد) می فرماید: «دوری اش از کسانی که از آن ها دوری می کند به سبب زهد و حفظ پاکی است و نزدیکی اش به کسانی که به آن ها نزدیک می شود مهربانی و رحمت است، نه این که دوری اش از روی تکبر و خودبزر بینی باشد و نزدیکی اش برای مکر

۱. غررالحکم، ج ۲۶۱۹.

۲. غافر، آیه ۳۹.

و خدعه (و بهره گیری مادی)؛ «(أَتَعَبَ نَفْسُهُ لِآخِرَتِهِ، وَأَرَاَحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ؛ وَدُئُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ، لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظَمَةٍ، وَلَا دُئُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ).

امام (علیه السلام) در ذکر این اوصاف به نکته مهمی اشاره می کند و آن این که: پارسایان در پیوندهای اجتماعی، دوستی ها و دشمنی ها، برقرار ساختن رابطه ها یا قطع کردن ارتباط که در تعامل افراد جامعه با یکدیگر اجتناب ناپذیر است، اهداف مقدسی را دنبال می کنند؛ اگر از کسی دور می شوند به دلیل آلودگی او یا برای آن است که نزدیک شدن به او که گرفتار زرق و برق دنیاست آن ها را نیز گرفتار می کند. نزدیک شدن آنان به افراد برای این است که ارشاد جاهلی کنند یا تنبیه غافلی و یا کمک به ضعیف و دردمندی، به عکس دنیاپرستان که دوری آن ها از افراد به سبب خودبزر بینی است و نزدیک شدن برای گرفتن بهره های مادی و فریب دادن و نیرنگ است.

سرنوشت همّام پس از شنیدن این خطبه تکان دهنده

در ذیل این خطبه در نهج البلاغه آمده است که راوی این خطبه می گوید: «(هنگامی که سخن امیرمؤمنان (علیه السلام) به این جا رسید) همّام فریادی کشید و مدهوش شد و جان داد؛ (قَالَ: فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا).

» در این هنگام امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند! من از این پیشامد برای او می ترسیدم. سپس فرمود: این گونه اندرزهای رسا به آن ها که اهل موعظه اند، اثر می گذارد؛ (فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا).

۱. در نسخه بالا همزه استفهام بر سر «هكذا» آمده؛ ولی در بسیاری از نسخ قدیم و شروح نهج البلاغه همزه استفهام ذکر نشده است و مناسب معنا نیز همین است.

«در این جا کسی به امام علیه السلام عرض کرد: پس چرا این مواعظ با شما چنین نمی‌کند؟» (فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بِأَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!).

«امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: وای بر تو! هر اجل و سرآمدی وقت معینی دارد که از آن نمی‌گذرد و سبب خاصی دارد که از آن تجاوز نمی‌کند؛» (فَقَالَ علیه السلام): وَيُحَكِّ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَغْدُوهُ، وَسَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ).

سپس افزود: «آرام باش! دیگر چنین سخنی مگو! این سخنی بود که شیطان بر زبان تو جاری ساخت؛» (فَمَهْلًا! لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ!).

در این جا این سؤال پیش می‌آید که چرا هم‌ام به چنین سرنوشتی دچار شد و چرا برای امام علیه السلام که گوینده این سخنان است، چنین حادثه‌ای رخ نداد؟

در پاسخ سؤال اوّل باید به این نکته توجه داشت که هم‌ام، گرچه مرد عابد و زاهدی بود (همان‌گونه که در آغاز خطبه آمده است: «كَانَ رَجُلًا غَابِذًا»)^۱ و گرچه قلبش مملوّ از حکمت و روحش سرشار از زیرکی و ذکاوت بود (همان‌گونه که از سؤالش پیداست)؛ ولی هر قدر روح او وسیع باشد در برابر روح امیرمؤمنان علی علیه السلام که چون اقیانوس ناپیدا کرانه‌ای است، قابل مقایسه نیست. به همین دلیل قلب هم‌ام تاب تحمل فشار آن همه معلومات را نداشت، زیرا اقیانوس را نمی‌توان در استخر کوچکی ریخت، بنابراین جای تعجب نیست که هم‌ام صیحه‌ای زند و از هوش برود، آن هم از هوش رفتنی که جان خود را با آن از دست بدهد.

در قرآن مجید در داستان موسی علیه السلام و بنی اسرائیل و تجلّی نور الهی بر کوه چنین می‌خوانیم: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾؛ «هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلّی کرد آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد».^۱

نه تنها موسی (علیه السلام) نتوانست مقاومت کند، کوه با آن عظمت نیز درهم کوبیده شد.

آری! مواعظی که از دل برخیزد این گونه بر دل می نشیند و مهم آن است که انسان، اهل «مواعظ بالغه» باشد وگرنه انسان های سنگدل و آلوده ای که در دام شیطان گرفتارند، نه گوش شنوایی برای اندرزها دارند و نه قلب آرامی برای پذیرش. به تعبیر دیگر: همّام گرچه پارسایی و الامقام بود، ولی صفاتی را که امام (علیه السلام) در این خطبه بیان فرمود به طور تمام و کمال در خود ندید. آتش حسرت در عمق جان او افتاد و بی قرار شد و از شدت تأسف جان داد.

در طول تاریخ اسلام نیز نمونه هایی از این قبیل دیده شده است که گاهی گنهکاران بیدار شده و پارسایان بی قرار، سخنان کوبنده ای را شنیدند و طاقت نیاورده و جان دادند.^۱

احتمال سومی نیز در این جا وجود دارد و آن این که هنگامی که همّام بشارت های ضمنی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را به پرهیزکاران شنید روحش از شوق معبود و محبوبش پرواز کرد و به عالم جنان رهسپار شد:

بلی رسم و ره عشاق این است طریق جان فشانی شان چنین است^۲
در حدیثی آمده است که «ربیع بن خثیم» در آن جلسه حاضر بود. هنگامی که روح همّام از بدنش پرواز کرد اشک از چشمان او جاری شد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! چقدر زود موعظه تو در فرزند برادرم اثر گذاشت. ای کاش من جای او بودم! امام (علیه السلام) فرمود: آری موعظه های رسا این گونه در اهلش اثر می گذارد!^۳

۱. مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغة)، ج ۱۰، ص ۴۵۹ نمونه هایی از آن را آورده است.

۲. برگرفته از اخلاق اسلامی در نهج البلاغة (خطبه متقین)، ج ۲، ص ۵۹۶، (از اشعار مرحوم الهی).

۳. بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۱۲، ص ۴۶۲.

پاسخ سؤال دوم همان است که امام علیه السلام بیان فرمود که هر کسی اجلی دارد، تا اجلش فرانسد از دنیا نمی رود، ولی به هنگام فرارسیدن اجل، عامل نهایی ممکن است امور مختلفی باشد. در این جا عامل نهایی، سخنان پرمایه امیرمؤمنان علیه السلام بود. به علاوه نمی توان روح امام علیه السلام را با روح همّام مقایسه کرد، روح او اقیانوسی است که این گونه امواج را در خود پذیرا می شود؛ نه همچون استخری که تلاطم شدید آب وضع آن را به کلی در هم بریزد.

از آنچه گفته شد، پاسخ سؤال سوم نیز روشن می شود که چگونه امیرمؤمنان علیه السلام درخواست همّام را پذیرفت و آن اندرزه های شافی و کافی و بلند و بالا را برای او بیان کرد، در حالی که خودش می گوید: من بیم این داشتم که همّام به چنین سرنوشتی دچار شود؟ زیرا هنگامی که اجل فرارسیده باشد عامل نهایی می تواند یک دگرگونی در دستگاه های مختلف بدن باشد یا امواج خروشان معنوی در درون جان.

اما این که امام علیه السلام به شخص اعتراض کننده می فرماید: دیگر از این قبیل سخنان مگوی! و شیطان آن را بر زبان تو جاری ساخت؛ به سبب آن است که او سؤال خود را به عنوان تحقیق برای فهم مطلبی مطرح نکرد، بلکه هدفش این بود که سخنان امام علیه السلام را نقض، یا به تعبیر دیگر، به پندار خود، ابطال کند و به یقین چنین سؤالی با چنین هدفی سؤال شیطانی است.

نکته

نگاه دیگری به خطبه همّام

این خطبه در واقع دوره ای کامل از اخلاق اسلامی است که به کلیه زوایای زندگی فردی و اجتماعی، و مادی و معنوی انسان نظر می افکند و برای کسانی که می خواهند مراحل سیر و سلوک را بیمایند، نسخه کاملی است. در این خطبه

اوصاف پارسایان به سبک بدیعی در یک صد و ده صفت بیان شده (گویی عدد را به نام مبارک خودش انتخاب کرده است) از اصلاح زبان شروع می شود و به آیین مردم داری و احترام به حقوق انسان ها پایان می یابد. کسانی هستند که بر اثر ضعف ایمان و اراده در همان گام اوّل فرو می مانند؛ ولی افرادی همچون همّام با پیمودن این یک صد و ده گام به دیدار معبود می رسند.

از مزایای این خطبه این است که تقوا را از صورت منفی آن که در اذهان بعضی است بیرون برده و به صورت مثبتش که در آیات و روایات اسلامی است، معرفی می کند. این خطبه نمی گوید: برای این که پاک بمانی از همه چیز دوری گزین، مبادا آلوده شوی؛ بلکه می گوید: در دل جامعه و در میان امواج خروشان زندگی دنیاپرستان آن چنان باش که گردی بر دامن تو ننشیند، همچون انسان قویّ البنیّه ای که در جمع بیماران، سالم می ماند و همه میکروب های بیماری را خنثی می سازد.

مرحوم علامه شهید مطهری در کتاب ده گفتار خود از عهده بیان این سخن به خوبی برآمده و ضمن این که تقوا را به دو نوع تقسیم می کند: تقوایی که ضعف است و تقوایی که قوّت است، در بیان نوع اوّل می گوید: «تقوای ضعف این است که انسان برای این که خود را از آلودگی های معاصی حفظ کند از موجبات آنها فرار کند و نوع دوم آن است که در روح خود چنان حالت و قوّتی به وجود آورد که به او مصونیت روحی و اخلاقی ببخشد».

سپس می افزاید: «در ادبیات منظوم و مثنوی ما، تعلیماتی دیده می شود که کم و بیش تقوا را به صورت اوّل که ضعف است نشان می دهد، آن گونه که در اشعار سعدی می خوانیم:

بدیدم عابدی در کوهساری	قناعت کرده از دنیا به غاری
چرا گفتم به شهر اندر نیایی	که باری بند از دل برگشایی

بگفت آن جا پری رویان نغزند چو گل بسیار شد پیلان بلغزند^۱
 آنگاه به شرح تقوای قوت می پردازد و می گوید: «در آثار دینی به خصوص
 نهج البلاغه همه جا تقوا به معنای آن ملکه مقدّس است که به روح، قوت
 و قدرت و نیرو می دهد و نفس امّاره و احساسات سرکش را رام و مطیع
 می سازد».^۲

آری، به غاری پناه بردن و از گناه مصون ماندن افتخار نیست. افتخار از آن
 یوسف علیه السلام است که در برابر شدیدترین امواج تمایلات جنسی قرار می گیرد
 و «برهان ربّ» که همان تقوای سطح بالاست او را حفظ می کند.
 البتّه انکار نمی کنیم که کسانی که به این مرحله از تقوا نرسیده اند، چه بسا ناچار
 باشند راه اوّل را برای خود برگزینند.



۱. کلیات سعدی، گلستان، باب پنجم در عشق و جوانی، ص ۲۱۳.

۲. رجوع شود به کتاب ده گفتار (تقوا)، ص ۲۳-۳۰.

۱۹۲

وَمِنْ خُطَبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَصِفُ فِيهَا الْمُنَافِقِينَ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که در آن منافقان را توصیف می‌فرماید^۱

بخش اول

صفحه ۳۲۱

« $\text{K}^{\text{p}} \text{V}$ » , $\text{Ä}^{\text{p}} \text{I}_i \frac{1}{2} \text{«} \text{AjA} \text{ , } \text{Ä}^{\text{B}} \text{I}_i \frac{1}{2} \text{°Öù B} \frac{1}{2} \text{°Ä k -d}$ »
 $\frac{1}{4} \text{Ä}^{\text{n}} \text{n} \text{ } \text{Ä}^{\text{C}} \text{Bi} \text{ , } \text{° wn kIÄAkd} \frac{1}{2} \frac{1}{4} \text{Ek z}$ » / $\text{B} \frac{1}{2} \text{BIAI} \text{ } \text{Id M, B} \frac{1}{2} \text{B}$
 $\text{° ÄK } \text{U} \text{ , } \frac{1}{4} \text{ } \text{j} \text{ I } \text{°} \frac{1}{4} \text{ } \text{Uk} \text{ } / \alpha \text{ } \hat{\text{o}} \text{ } \tilde{\text{N}} \text{f} \text{ } \hat{\text{u}} \text{ } \hat{\text{i}} \text{ } \text{o} \backslash \text{U , } \text{ø} \text{ } \hat{\text{o}} \text{ } \tilde{\text{N}} \text{f} \text{ } \& \text{I}$

۱. سند خطبه:

در مصادر نهج البلاغه برای اثبات این که خطبه مورد بحث را غیر از مرحوم سید رضی نیز نقل کرده‌اند، به دو مدرک اشاره می‌کند؛ نخست به چیزی که میریحیی علوی در کتاب الطراز، ج ۲، ص ۱۶۰ آورده که بخش‌هایی از این خطبه را با تفاوت‌هایی ذکر کرده و نشان می‌دهد از جای دیگری آن را گرفته است. دیگر این که آمدی در کتاب غررالحکم بخش‌های مختلفی از خطبه را با تفاوت‌هایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۸)

أَلَا قُصُونَ، وَخَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْنَتَهَا، وَضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بُطُونَ رَوَاجِلِهَا،
حَتَّى أُنْزِلَتْ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتُهَا، مِنْ أُبْعَدِ الدَّارِ، وَأَسْحَقِ الْمَزَارِ.

صفحة ٣٢٧

بخش دوم

$\frac{1}{4} \text{ } ^{\circ} \text{E}^{\circ} \text{A} \text{ } \gg \text{B} \text{ } \ddot{\text{u}}, \ddot{\text{y}} \text{B} \ddot{\text{u}} \text{ } \ll ^{\circ} \tilde{\text{N}} \text{ } \text{E} \text{ } f \text{ } n \text{ } m \text{ } \text{E} \text{ } , \& \text{I} \text{ } \ddot{\text{U}} \text{M} \& \text{I} \text{ } j \text{B} \text{L} \text{A} \text{ } \text{P} \text{t} \text{s} \text{ } \text{E}$
 $\text{P} \text{t} \text{s} \text{ } k \text{ } \text{--} \ddot{\text{A}} \text{ } , \text{B} \gg \text{B} \ddot{\text{u}} \text{A} \text{ } \frac{1}{4} \text{ } \ll \text{T} \ddot{\text{u}} \text{ } , \text{B} \gg \text{A} \text{E} \frac{1}{4} \text{ } \gg \text{ } ^{\circ} \text{T} , \frac{1}{4} \text{ } \text{q} \text{ } \text{--} \text{I} \frac{1}{4} \text{ } ^{\circ} \text{q}^{\circ} \text{A} , \frac{1}{4} \text{ } \text{e} \text{ } \text{--} \text{I}$
 $\frac{1}{4} \text{ } z \text{ } \text{--} / \text{ } \ddot{\text{U}} \text{ } \text{e} \text{B} \ddot{\text{u}} \text{ } , \text{ } j \text{ } \text{M}^{\circ} \text{c} \text{ } j \text{B} \text{ } o \text{ } \frac{1}{2} \text{ } \tilde{\text{N}} \text{P} \text{M} \text{P} \text{t} \text{s} \text{ } k \text{ } o \text{ } , j \text{B} \text{--} \text{A} \text{ } \tilde{\text{N}} \text{P} \text{M}$
 $/ \text{ } \ddot{\text{B}}^{\circ} \text{A} k \text{A} \text{A} \text{ } ^{\circ} \ddot{\text{A}} \ddot{\text{u}} \text{ } , \text{ } \ddot{\text{U}} \text{B} \text{ } ^{\circ} \text{c} \text{ } , \text{ } \text{A} \text{ } \ddot{\text{u}} \text{ } / \text{ } o \text{A}^{\circ} \text{A} \frac{1}{4} \text{ } \text{M} \text{ } , \text{ } \ddot{\text{U}} \text{B}^{\circ} \text{A}$
 $\text{A} \text{ } , \text{ } \ddot{\text{i}} \text{ } o \text{ } \ddot{\text{Q}} \text{ } o \text{c} \text{ } \tilde{\text{N}} \text{P} \text{M} \text{ } ^{\circ} / \text{ } j \text{B}^{\circ} \text{I} \text{ } \text{a} \text{ } \ll \ddot{\text{U}} \frac{1}{2} \text{ } , \text{ } \text{L}^{\circ} \text{I} \text{ } k \text{ } f \text{ } \frac{1}{2} \text{ } , \text{ } i \text{B}^{\circ} \text{I} \text{ } k \text{ } v \text{ } e$
 $\frac{1}{4} \text{ } \text{A} \text{ } q \text{A} \text{ } ^{\circ} \text{I} \frac{1}{4} \text{ } \text{I} \text{c} \text{A} \text{T} \text{ } , \text{ } \ll \text{B}^{\circ} \text{A} \text{ } \hat{\text{a}} \text{ } n \text{B} \ddot{\text{U}} \text{T} \text{ } \hat{\text{i}} \text{ } \frac{1}{2} \text{ } \alpha \text{ } \{ \text{ } \tilde{\text{N}} \text{P} \text{t} \text{s} \text{ } , \text{ } \ddot{\text{i}} \text{ } \hat{\text{u}} \{ \text{ } \text{K} \alpha^{\circ} \text{c} \text{ } \tilde{\text{N}} \text{f}$
 $/ \text{A} \ddot{\text{u}} o \text{w} \text{E} \text{A} \text{ } \text{P} \text{t} \text{s} \text{ } \frac{1}{4} \text{ } \text{A} \text{ } , \text{A} \hat{\text{u}} z \text{ } f \text{ } \text{A} \text{ } \text{m} \text{A} \frac{1}{4} \text{ } \text{A} \text{ } , \text{A} \hat{\text{u}} d \text{ } \text{E} \text{A} \text{ } \text{F} \text{w}$

صفحة ٣٣٥

بخش سوم

$j \text{B} \text{ } \tilde{\text{M}} \text{ } \text{P} \text{t} \text{s} \text{ } , \text{ } \text{U} \text{B} \text{ } \pi \text{ } e \text{ } \tilde{\text{N}} \text{P} \text{t} \text{s} \text{ } , \text{ } \frac{1}{2} \text{ } \text{B} \alpha \text{ } \text{c} \text{ } \tilde{\text{N}} \text{P} \text{t} \text{s} \text{ } , \text{ } \zeta \text{B} \text{M} \ddot{\text{O}} \text{e} \text{ } \tilde{\text{N}} \text{P} \text{t} \text{s} \text{ } \text{A} k \text{ } \text{A} \text{E} k \text{c}$
 $\text{M} \text{A} \text{ } \text{--} \ddot{\text{U}} \text{ } ^{\circ} \text{t} \text{ } \text{F}^{\circ} \text{B} \text{M} \text{ } \text{--} \hat{\text{a}}^{\circ} \text{A} \text{ } \text{A} \frac{1}{4} \text{ } \text{a} \text{ } \text{T} \text{ } / \text{B} \text{e} \text{B} \text{L} \text{ } \frac{1}{2} \text{ } \tilde{\text{N}} \text{ } ^{\circ} \tilde{\text{N}} \text{ } \text{P} \text{t} \text{s} \text{ } , \text{B} \text{e} \text{B} \text{L} \frac{1}{2}$
 $k \text{ } \text{c} \text{ } \frac{1}{4} \text{ } \text{--} \ddot{\text{u}} \text{ } \frac{1}{4} \text{ } \hat{\text{u}} \text{ } , \frac{1}{4} \text{ } \text{I} z \text{ } \ddot{\text{u}} \text{ } \frac{1}{4} \text{ } ^{\circ} \ddot{\text{U}} \text{ } , \text{ } \text{c} \text{ } \text{A} \text{E} \text{ } \text{M} \text{A} \text{ } \ddot{\text{U}} \text{ } \ll \text{ } , \text{ } \text{c} \text{A} \text{w} \text{E}$
 $^{\circ} \text{B} \text{ } : \frac{1}{4} \text{ } \text{A} \text{ } \ll ^{\circ} \text{A} \text{ } \text{--} \text{e} \text{ } , \frac{1}{4} \text{ } \text{B} \text{ } z^{\circ} \text{I} \text{ } \text{--} \text{ } \ddot{\text{u}} , \ddot{\text{O}} \text{ } \acute{\text{e}} \text{ } \text{--} \text{I} \text{A} \ddot{\text{A}} \hat{\text{e}} \text{ } \text{E} \text{ } , \ddot{\text{O}} \text{ } o \hat{\text{a}}^{\circ} \text{I} \text{A} \text{ } \gg$
 $/ \frac{1}{4} \text{ } o \text{w} \text{B} \text{ } ^{\circ} \text{A} \text{ } \frac{1}{4} \text{ } \text{B} \text{ } z^{\circ} \text{I} \text{ } j \text{q} \text{e} \text{ } \frac{1}{4} \text{ } \text{A} \text{ } \text{E} \text{ } \frac{1}{4} \text{ } \text{B} \text{ } z^{\circ} \text{I} \text{ } j \text{q} \text{e}$

خطبه در یک نگاه

این خطبه همان گونه که از عنوانش پیداست درباره منافقان و اوصاف آنها سخن می گوید و در مجموع از سه بخش تشکیل شده است:

بخش اول، از حمد و ثنای الهی و شهادت به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز می شود و در ذیل همین بخش، مشکلات طاقت فرسای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و توطئه های خطرناکی که از سوی منافقان و دشمنان، بر ضد آن حضرت شد، مورد توجه قرار می گیرد.

از آن جا که خط نفاق بعد از آن حضرت و در عصر امام علیه السلام نیز با شدت ادامه داشت، امام علیه السلام در بخش دوم این خطبه، درباره خطر منافقان هشدار می دهد و صفات آنها را یکی پس از دیگری با بیانی روشن برای جامعه اسلامی ذکر می کند و در بخش سوم نیز از برنامه ریزی منافقان سخن می گوید تا همه مسلمانان راستین، آنها را بشناسند و توطئه های آنها را خنثی کرده و در نطفه خفه کنند.

بخش اول

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ، وَذَادَ عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، وَدَسَّأَهُ لِمَنْتِهِ تَمَامًا، وَبَحَبَّاهُ أَعْتِ صَامِلًا وَدَشَّهْدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، خَاضَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلِّ غَمْرَةٍ، وَتَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ. وَقَدْ تَلَوْنَ لَهُ الْأَذْدُونَ، وَتَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ، وَخَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْتَتَهَا، وَضَرَبَتْ لِي مَحَارِبَتِهِ بَطُونٌ رَوَاجِلَهَا، حَتَّى أُنْزِلَتْ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتُهَا، مِنْ أُبْعَدِ النَّارِ، وَأَسْحَقِ الْمَرَارِ.

ترجمه

خداوند را به دلیل توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از معصیتش کرده، سپاس می‌گوییم و از او می‌خواهیم که نعمتش را (بر ما) کامل کند و چنگ زدن به ریسمان محکمش را نصیب ما گرداند و گواهی می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، همان کسی که در راه رضای خدا در دریای مشکلات غوطه‌ور شد و جام هر مصیبتی را جرعه‌جرعه نوشید. نزدیکانش ناپایدار، و بیگانگان، در دشمنی‌اش مصمم بودند. عرب برای نبرد با او زمام مرکب‌ها را رها ساخت و با شتاب به‌سوی او راند تا این‌که از دورترین نقطه و دورافتاده‌ترین خانه، عداوت خویش را در برابر او ظاهر ساخت.

شرح و تفسیر

مشکلات عظیم رسالت

امام علیه السلام این خطبه را، مانند بسیاری از خطبه‌های دیگر، با حمد و ثنای الهی

و شهادت بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز می‌کند و در این جا حمد و ثنا را با تقاضا و دعا می‌آمیزد و می‌فرماید: «خداوند را سپاس می‌گوییم و ستایش می‌کنیم برای توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از معصیتش کرده، و از او می‌خواهیم که نعمتش را (بر ما) کامل و چنگ زدن به ریسمان محکمش را نصیب ما گرداند»؛ (نَحْمَدُهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ، وَذَادًا عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، وَنَسْأَلُهُ لِمَنْتِهِ تَمَامًا، وَبِحَبْلِهِ اعْتِصَامًا).

از آن جا که برترین افتخار انسان توفیق اطاعت و ترک معصیت است، امام علیه السلام در این کلام بر این دو تکیه می‌کند و منظور از توفیق در این جا فراهم کردن اسباب اطاعت و ترک معصیت است، زیرا خداوند به ما عقل و هوش داده و وجدان بیدار مرحمت کرده و پیامبران الهی را فرستاده و کتب آسمانی را نازل کرده که تمام این‌ها ما را به طاعتش نزدیک و از معصیتش دور می‌گرداند و اگر این اسباب وجود نداشت در گرداب گناه و ترک طاعت غوطه‌ور می‌شدیم، بنابراین سزاوار است همواره خدا را برای این نعمت‌های بزرگ سپاس بگوییم. اما دعایی که امام علیه السلام در دو جمله، در ذیل این حمد و ثنا آورده، یکی مربوط به تقاضای تکمیل نعمت‌ها و دیگری توفیق اعتصام به حبل الله است که منظور از آن یا دین و آیین الهی است، آن‌گونه که از آیه **﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾**^۲ استفاده می‌شود، و یا قرآن مجید است، آن‌گونه که از حدیث ثقلین برمی‌آید که می‌فرماید: **«كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»**^۳ و یا منظور، هر دو است، زیرا درواقع تفاوتی با هم ندارند.

۱. «ذاد» از ریشه «ذود» بر وزن «ذوق» به معنای راندن و طرد کردن است.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۵، ذیل آیه ۱۰۳ سورة آل عمران، این حدیث را از ابوسعید خدری، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

به یقین اگر این توفیق الهی شامل حال ما گردد، که نعمت‌های او در حق ما کامل و چنگ زدن ما به حبل الله، قوی شود، خوشبخت‌ترین انسان‌ها خواهیم بود.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه در این جا اشکالی مطرح کرده‌اند، که چگونه امام علیه السلام تقاضای اتمام نعمت می‌کند، در حالی که قرآن می‌گوید: «وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»^۱ اشاره به این که نعمت‌های الهی قابل شمارش نیست و حد و مرز ندارد؟

ولی باید توجه داشت که تکمیل نعمت درجات و مراحل دارد؛ اگر به مرحله‌ی نهایی آن هیچ کس نمی‌رسد، مراحل دیگرش قابل وصول است و امام علیه السلام آن را از خدا تقاضا می‌کند. سپس حضرت شهادت به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را با ذکر اوصاف برجسته آن حضرت مطرح می‌کند، می‌فرماید: «و گواهی می‌دهیم که محمد بنده و فرستاده اوست، همان کسی که در راه رضای خدا در دریای مشکلات غوطه‌ور شد، و جام هر مصیبتی را جرعه‌جرعه نوشید»؛ «وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، خَاضَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلَّ غَمْرَةٍ^۲، وَتَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ^۳». این دو وصفی که امام علیه السلام درباره پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده، جامع همه اوصاف خیر است؛ ایستادن در برابر مشکلات و تحمل در برابر مصایب. تا آن مقاومت و تحمل نباشد هیچ کار مهمی به سامان نمی‌رسد.

جمله «تَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ» نشان می‌دهد که حوادث گلوگیر در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله یکی دو تا نبود، بلکه او جرعه‌جرعه از جام مصایب می‌نوشید و تحمل

۱. ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. «غمره» در اصل از «غمر» بر وزن «خمر» به معنای از بین بردن اثر چیزی است. سپس به آب زیادی که همه چهره چیزی را می‌پوشاند و مسیر خود را می‌شوید و پیش می‌رود «غمره» و «غامر» گفته می‌شود.

۳. «غصه» در اصل به معنای غذا، آب و یا شیء دیگری است که در گلو گیر می‌کند. انسان چون هنگام غم و اندوه، احساس می‌کند چیزی در گلویش گیر کرده است از آن تعبیر به غصه می‌شود.

می‌کرد؛ جمعی از بهترین یارانش را از او گرفتند، صبر کرد، انواع مشکلات و موانع را بر سر راه او ایجاد کردند، ولی از همه آن‌ها عبور فرمود و این درواقع درسی است برای همه کسانی که می‌خواهند با طاغوت‌ها مبارزه کنند و به اصلاح جامعه خویش بپردازند.

سپس امام (ع) بخشی از مشکلات عظیم پیامبر اسلام (ص) را در دوران رسالتش در چند جمله کوتاه و پرمعنا بیان می‌کند، می‌فرماید: «بستگان و نزدیکانش ناپایدار، و بیگانگان، در دشمنی‌اش مصمم بودند، عرب برای نبرد با او زمام مرکب‌ها را رها ساخت و با شتاب، به سوی او راند تا این‌که از دورترین نقطه و پرفاصله‌ترین خانه عداوت خویش را در برابر وی ظاهر ساخت»؛ (وَقَدْ تَلَوْنَ لَهُ الْأَذْنُونَ^۱، وَتَأَلَّبَ^۲ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ، وَخَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْنَتَهَا^۳، وَضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بَطُونَ رَوَّاحِلَهَا^۴، حَتَّى أَنْزَلْتُ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتَهَا، مِنْ أُبْعَدِ الدَّارِ، وَأَسْحَقِ^۵ الْمَزَارِ).

جمله «تَلَوْنَ لَهُ الْأَذْنُونَ» اشاره به این است که جمعی از بستگان نزدیک پیامبر (ص) مانند عباس که تمایل به حمایت از او داشتند، در کار خود ثابت قدم نبودند.

جمله «تَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ» اشاره به شاخه‌های دورتر قبیله قریش است که دست به دست هم دادند و قبایل دیگر را نیز تحریک کردند تا در برابر پیامبر

۱. «اذنون» جمع «أذنی» به معنای نزدیک است، بنابراین «أذنون» یعنی نزدیکان و در مقابل «أقصون» به معنای افراد دور است.

۲. «تَأَلَّبَ» از ریشه «أَلَبَ» بر وزن «أمر» به معنای جمع شدن و از هر سو گرد آمدن است و به معنای شورانیدن و بسیج کردن بر ضدّ شخص یا گروهی نیز به کار می‌رود.

۳. «أَعْنَتَ» جمع «عنان» یعنی زمام و لجام.

۴. «رواحل» جمع «راحله» به معنای مرکب و در بسیاری از مواقع به معنای شتر باربر است.

۵. «أَسْحَقَ» از ریشه «سحق» بر وزن «قفل» یعنی دور شدن و اسحق به معنای دورترین نقطه است.

اسلام ﷺ بایستند. در چنین شرایطی که نه نزدیکان جرأت حمایت شجاعانه‌ای داشته باشند و نه دوران (دشمنان)، در عداوت و دشمنی کوتاهی کنند مشکلات عظیمی پیدا می‌شود که ایستادگی در برابر آن بسیار سخت است.

جمله «خَلَعْتُ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أُعْتَتَهَا، وَضَرَبْتُ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بُطُونَ رَوَاحِلِهَا» اشاره به سرعت و شتاب شدید مخالفان در عداوت و دشمنی با آن حضرت است، زیرا هنگامی که بخواهند مرکب به سرعت پیش برود، افسار آن را سست می‌کنند و با شلاق بر پهلوها و شکم آن می‌زنند. تاریخ اسلام نیز در همه فصول خود به این حقیقت گواهی می‌دهد که دشمنان از هیچ کاری که فکر می‌کردند به شکست اسلام و پیامبر ﷺ بینجامد خودداری نکردند؛ ولی خدای خواست این نور الهی خاموش نشود و روزبه‌روز درخشش بیشتری پیدا کند، لذا نقشه‌های آن‌ها را نقش بر آب کرد و آتش‌هایی را که افروخته بودند، با باران لطف و عنایتش خاموش ساخت و پیامبر اکرم ﷺ از این معرکه‌های خطرناک پیروز و سربلند بیرون آمد و اسلام، شرق و غرب جهان را تسخیر کرد.

ولی از آن‌جا که منافقان داخلی - همان کسانی که اظهار اسلام کردند و ظاهراً به مسلمانان پیوستند، ولی دل‌های آن‌ها بوی کفر می‌داد و مملو از عداوت بود - نیز در این میان نقش مهمی داشتند و خط آن‌ها همچنان در میان مسلمانان و حتی در عصر امام علیؑ ادامه داشت، امام علیؑ در ادامه این سخن، هشدار اکیدی به مسلمانان درباره خط نفاق می‌دهد و در بخش بعد - چنانکه خواهد آمد - اوصاف و خطرات منافقان را شرح می‌دهد. ابن ابی‌الحدید در این جا نگاهی کوتاه و گذرا به مشکلات و دشواری‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ در دوران رسالت خود پشت سر گذاشت، افکنده، چنین می‌گوید:

«کسی که کتب تاریخ و سیره را مطالعه می‌کند، می‌داند که رسول الله ﷺ در راه خدا چه دشواری‌هایی را تحمل کرد؛ از استهزای قریش در آغاز دعوت گرفته تا

سنگسار کردن، تا آن جا که از پشت پای او خون فرو می ریخت و کودکان را به مخالفت و آزار او وادار می کردند. شکمبه شتر بر سر او می ریختند. لباس آن حضرت را بر گردنش پیچیده و می فشردند. او را چند سال در شعب بنی هاشم (ابوطالب) محاصره کردند. خرید و فروش با او و مسلمانان اندک آن زمان را تحریم کردند و از ازدواج با آنان و سخن گفتن خودداری نمودند تا آن جا که نزدیک بود مسلمانان از گرسنگی هلاک شوند، و اگر بعضی از ارحام و علاقه مندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخفیانه کمی آرد و خرما در تاریکی شب به آنها نمی رساندند، از گرسنگی هلاک شده بودند. اصحاب و یارانش را می گرفتند و می زدند و در برابر آفتاب به بند می کشیدند و از خانه خود دور می ساختند تا آن جا که گروهی مجبور شدند به حبشه مهاجرت کنند و خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاهی به قبیله ثقیف و گاهی به بنی عامر و گاه به ربیع و غیر آنها پناه برد (ولی هیچ یک فایده ای نداشت). سپس همگی تصمیم گرفتند که آن حضرت را شبانه به قتل برسانند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناچار شد از چنگال آنها فرار کند و به مدینه رود و به طایفه اوس و خزرج پیوندد، در حالی که همسر و فرزندان خود و تمام وسایل زندگی اش را در مکه رها کرده بود و با زحمت شدید توانست خود را به مدینه برساند. در آن جا نیز آن حضرت را آسوده نگذاشتند، جنگ ها پشت سر یکدیگر روی داد و لشکرها پشت سر یکدیگر به سوی او حرکت کردند، به گونه ای که همیشه در زحمت بود و جنگ ها یکی پس از دیگری مسلمانان را در فشار قرار می داد؛ ولی سرانجام خدا او را یاری کرد و آیینش جهانگیر شد و کسی که با تاریخ اسلام آشنا باشد شرح این مشکلات را می داند^۱ (این ها همان چیزی است که امام (علیه السلام) در جمله های کوتاه و پرمعنای این خطبه به آن اشاره کرده است).

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۶۵.

بخش دوم

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَحْذَرُكُمْ أَهْلَ النَّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ
الصَّالُّونَ أَلَمْ ضَلُّونَ، وَالزَّالُّونَ أَلَمْ يَزَلُّوا، يَتَلَوْنُ أَلْوَانَ، وَيَفْتَنُونَ أَفْتِنَانًا،
وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ، وَيَرِضُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ،
وَصِفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ يَمْشُونَ الْخَفَاءَ، وَيَدْبُونَ الضَّرَاءَ وَصَفُهُمْ دَوَاءٌ،
وَقَوْلُهُمْ شِفَاءٌ، وَفَعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ حَسَدَةُ الرَّخَاءِ، وَمُؤَكِّدُوا الْبَلَاءِ،
وَمَقْنِطُوا الرَّجَاءِ لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ، وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَلِكُلِّ
شَجْوٍ دُمُوعٌ. يَتَقَارَ ضُوءُ الشَّاءِ، وَيَتَرَاقِبُونَ الْجَزَاءَ: إِنْ سَأَلُوا الْحَفْوَ،
وَإِنْ عَذَلُوا كَشَفُوا، وَإِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم و از منافقان بر حذر
می‌دارم، زیرا آن‌ها گمراه‌اند و گمراه‌کننده، خطا کارند و به خطا انداز، هر زمان به
رنگی درمی‌آیند و به قیافه‌های دیگری خودنمایی می‌کنند. از هر وسیله‌ای برای
فریفتن شما استفاده کرده، و در هر کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند، دل‌هایشان
آلوده و بیمار است، و ظاهرشان را (برای فریب شما) پاک نگه می‌دارند، در
پنهانی گام برمی‌دارند، و همچون خزنده‌ای که در میان بوته‌های درهم پیچیده
خود را مخفی ساخته، پیش می‌روند. بیانشان (در ظاهر) درمان، گفتارشان
(به ظاهر) شفابخش، ولی کردارشان درد بی‌درمان است. آنان بر رفاه و آسایش
مردم حسد می‌ورزند و بر بلا و ناراحتی آنان می‌افزایند و پیوسته تخم ناامیدی بر
دل‌ها می‌پاشند. آن‌ها در هر راهی کشته‌ای را به خاک افکنده‌اند و به هر دلی راهی

دارند، و بر هر مصیبتی اشک دروغینی می‌ریزند، پیوسته مدح و ثنا به هم وام می‌دهند، و انتظار پاداش و جزا می‌کشند، هر گاه چیزی را طلب کنند اصرار می‌ورزند، اگر کسی را ملامت کنند پرده‌داری می‌کنند، و اگر مقامی به آن‌ها سپرده شود راه اسراف پیش می‌گیرند.

شرح و تفسیر

خطر منافقان!

همان‌گونه که در پایان بخش قبل گفتیم، امام (ع) در این بخش، اشاره به صفات منافقان می‌کند و مسلمان‌ها را از خطرات آن‌ها آگاه می‌سازد و به همگان هشدار می‌دهد و چنان وصف دقیقی درباره آن‌ها ذکر می‌کند که هیچ‌کس با این دقت اوصاف اهل نفاق را بیان نکرده است.

در آغاز، شش وصف آن‌ها را به این صورت بیان می‌کند: «ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کنم، و از منافقان بر حذر می‌دارم، زیرا آن‌ها گمراه‌اند و گمراه‌کننده، خطا کارند و به خطا انداز، هر زمان به رنگی درمی‌آیند و به قیافه‌های دیگری خودنمایی می‌کنند»؛ (أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَحْذَرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ، وَالزَّالُّونَ الْمُزِلُّونَ، يَتَلَوَّنُونَ أَلْوَانًا، وَيَقْتَنُونَ^۲ افْتِنَانًا).

نخستین صفتی که امام (ع) در این جا برای اهل نفاق می‌شمرد گمراهی آنان است؛ نه تنها گمراه‌اند، که اصرار بر گمراه ساختن دیگران نیز دارند، اضافه بر این خطا کارند؛ نه تنها خطا کار که دیگران را نیز به خطا می‌افکنند.

۱. «الزَّالُّونَ الْمُزِلُّونَ» از ریشه «زلت» به معنای لغزش و خطاست.

۲. «يَقْتَنُونَ» از «افتنان» از ریشه «فَن» به معنای زینت بخشیدن گرفته شده، بنابراین «يَقْتَنُونَ افْتِنَانًا» به این معناست که آن‌ها اعمال خود را به اشکال مختلف تزئین می‌کنند تا دیگران را بفریبند.

در ضمن، تفاوت بین «ضالون» و «زالون» روشن شد؛ اولی اشاره به کسانی است که آگاهانه در گمراهی گام می‌نهند و دومی اشاره به کسانی است که اشتباه و خطای فراوان دارند. آری! چون از نور علم و ایمان بی‌بهره‌اند اشتباهات آن‌ها نیز فراوان است.

افزون بر این صفات چهارگانه آن‌ها افراد متلونی هستند که هر روز به رنگی و هر زمان به شکلی درمی‌آیند تا منافع نامشروع خود را از این طریق تأمین کنند؛ در جمع نمازگزاران به نماز می‌ایستند و در میان شراب‌خواران به شرب خمر می‌نشینند و مطابق توصیف قرآن ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾^۱ هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم؛ ولی هنگامی که با شیطان‌ها (وهم‌کیشان) خود خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شما مییم ما فقط (آن‌ها را) استهزا می‌کنیم.

تفاوت «یتلونون» و «یفتنون» ممکن است از این جهت باشد که اولی اشاره به جهات ظاهری آن‌ها می‌کند که هر روز به رنگی درمی‌آیند و دومی اشاره به نقشه‌های پنهانی آن‌ها که هر روز به سراغ نقشه مرموز تازه‌ای می‌روند و طبیعت نفاق، در هر صورت، دوگانگی در گفتار، رفتار و برنامه‌هاست.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به شش وصف دیگر از اوصاف خطرناک آن‌ها در عبارتی کوتاه و پرمعنا اشاره می‌کند، می‌فرماید: «از هر وسیله‌ای برای فریفتن شما استفاده می‌کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند. دل‌هایشان آلوده و بیمار است، و ظاهرشان را (برای فریب شما) پاک نگه می‌دارند، در پنهانی گام برمی‌دارند، و همچون خزنده‌ای که در لابه‌لای بوته‌های درهم پیچیده خود را مخفی ساخته، پیش می‌روند، بیان آن‌ها (در ظاهر) درمان، گفتارشان (به ظاهر) شفاف‌بخش، ولی کردارشان درد بی‌درمان است!»؛

(وَيَعْمِدُونَكُمْ^۱ بِكُلِّ عِمَادٍ، وَيَرْضُدُونَكُمْ^۲ بِكُلِّ مِرْصَادٍ. قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ^۳، وَصَفَاحُهُمْ^۴ نَقِيَّةٌ. يَمْشُونَ الْخَفَاءَ، وَيَدْبُونَ^۵ الضَّرَاءَ^۶، وَصَفُّهُمْ دَوَاءٌ، وَقَوْلُهُمْ شِفَاءٌ، وَفِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ^۷).

جمله «وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ» اشاره به این است که آن‌ها برای درهم شکستن شما از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند؛ شایعه‌افکنی، ایجاد تردید و تزلزل در صفوف مؤمنان، پاشیدن تخم بدبینی و فساد و

جمله «وَيَرْضُدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ» اشاره به این است که آن‌ها از هیچ فرصتی برای ضربه زدن به شما غافل نمی‌مانند. پیوسته در کمین هستند تا فرصتی بیابند و زهر خود را در کام شما بریزند.

جمله‌های بعد از آن، همگی حکایت از دوگانگی شخصیت آن‌ها و تفاوت ظاهر و باطن آنان می‌کند: دل‌هایشان بیمار و ظاهرشان سالم، گفتارشان به ظاهر

۱. «یعمدونکم» از ریشه «عمد» به معنای ستون زدن گرفته شده و منظور در این جا این است که آن‌ها از هر وسیله‌ای بر ضد شما استفاده می‌کنند.

۲. «یرصدونکم» از ریشه «رصد» بر وزن «صدف» در اصل به معنای آمادگی برای مراقبت از چیزی است و به معنای کمین کردن آمده است.

۳. «دویة» از ریشه «دوی» از «دواء» به معنای بیماری گرفته شده و دوی (صفت مشبیه بر وزن فاعیل) به معنای آلوده و بیمار و مؤنث آن دویه است؛ ولی «دواء» بر وزن «دمار» از همین ریشه گرفته شده و به معنای دارو و درمان و چیزی است که درد را زایل می‌کند.

۴. «صفاح» جمع «صفح» به معنای پهنه صورت یا کاغذ و امثال آن است و در این جا اشاره به این است که ظاهر منافقان پاک و درونشان آلوده است.

۵. «یدبون» از ریشه «دیب» به معنای آهسته راه رفتن و قدم‌های کوتاه برداشتن است و از نظر مفهوم لغوی هر جنبنده‌ای را شامل می‌شود؛ خواه سریع راه برود یا آهسته.

۶. «ضراء» یعنی بیشه و زمین گسترده‌ای که درختان به هم پیچیده‌ای در آن وجود دارد و حیوانات بیابان برای مخفی کردن خود به آن پناه می‌برند.

۷. «عیاء» از ریشه «عی» به معنای عجز و ناتوانی گرفته شده و «داء عیاء» به معنای بیماری غیر قابل علاجی است که اطباء از درمان آن عاجزند (عیاء در این جا مصدری است که معنای وصفی دارد).

شفابخش، اما رفتارشان درد بی درمان است و تمام کارهایشان آمیخته با توطئه‌های مخفیانه و نقشه‌های پنهانی شیطانی است.

سپس در ادامه سخن به بیان سه وصف دیگر پرداخته، می‌فرماید: «بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و بر بلا و ناراحتی آنان می‌افزایند و پیوسته تخم ناامیدی و یأس بر دل‌ها می‌پاشند»؛ (حَسَدَةُ الْرَّخَاءِ، وَمُؤَكَّدُو الْبَلَاءِ، وَمُقْنِطُو الرَّجَاءِ).

قرآن مجید می‌گوید: «إِنْ تَمَسَسْنَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوءُهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا»؛ «اگر نیکی به شما برسد، آن‌ها را ناراحت می‌کند، و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد خوشحال می‌شوند»^۲ و این طبیعت منافقان در هر عصر و در هر زمان است.

ایجاد یأس و بدبینی برای تضعیف اراده‌ها و در هم شکستن قدرت جهاد و مقاومت، یکی دیگر از حیل‌های خطرناک منافقان است که اگر کارگر شود آثار بسیار زیان‌باری دارد. این موضوع در دنیای امروز که فعالیت رسانه‌های جمعی بر همه جا سایه افکنده از گذشته خطرناک‌تر است. منافقانی که در بیرون و درون کشورهای اسلامی هستند با استفاده از این وسایل برای مایوس کردن مسلمانان از برنامه‌های اصلاحی و از هرگونه پیشرفت و موفقیت، تلاش می‌کنند تا موجبات شکست آن‌ها را فراهم سازند. باید در برابر این شیطان‌صفتان با تمام قدرت ایستاد و پیوسته مردم را به الطاف خفیه و جلیه الهی و پیشرفت و پیروزی امیدوار ساخت و شعارهای «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۳ «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۴ را همه جا سرداد.

در ادامه به سه وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها در هر راهی کشته‌ای

۱. «حسدة» جمع «حاسد» مانند «قتله» جمع «قاتل» به معنای کسی است که حسد می‌ورزد.

۲. آل عمران، آیه ۱۲۰.

۳. محمد، آیه ۷.

۴. آل عمران، آیه ۱۳۹.

را به خاک افکنده‌اند، و به هر دلی راهی دارند، و بر هر مصیبتی اشک دروغینی می‌ریزند؛ (لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ^۱، وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَلِكُلِّ شَجْوٍ^۲ دُمُوعٌ). جمله اول، کنایه از کثرت افرادی است که به دست آن‌ها و با توطئه‌های آن‌ها کشته می‌شوند یا شدیداً آزار می‌بینند.

جمله دوم، اشاره به این است که منافقان با انواع حيله‌ها و تملق‌ها تلاش می‌کنند در تمام دل‌ها نفوذ کرده و خود را دوست همه کس قلمداد کنند، حتی کسانی که با هم اختلاف دارند و در دو قطب مختلف‌اند، تا از این طریق به فتنه‌انگیزی ادامه دهند.

جمله سوم، اشاره به همدردی‌های دروغین آن‌ها و اشک تمساح ریختن در مصایب مؤمنان است، تا کینه‌ها و عداوت‌های درونی خود را از این طریق بپوشانند و مردم را بفریبند و به دنبال خود به پرتگاه بکشانند و آن‌ها را بیچاره کنند. به بیان دیگر، جمله اول، اشاره به کثرت کسانی است که از آن‌ها ضربه خورده و از کار افتاده‌اند و یا هلاک شده‌اند. اشاره به این که قربانیان آن‌ها محدود نیستند که به آسانی بتوان از کنار آن‌ها گذشت؛ به قدری گسترده‌اند که گویی در هر کوچه و برزنی کشته‌ای بر اثر توطئه‌های آن‌ها افتاده است. به این ترتیب اگر مسلمانان به موقع نقشه‌های آن‌ها را نقش بر آب نکنند، هیچ کس از ضربه‌های آنان در امان نخواهد بود. جمله دوم، از نیرنگ‌های آن‌ها برای نفوذ در دل‌ها خبر می‌دهد؛ آن‌ها همواره شریک دزد و رفیق قافله‌اند و نشانه‌های قافله را در اختیار سارقان می‌گذارند و با آن‌ها همکاری تنگاتنگ دارند و به همین دلیل سعی می‌کنند به هر کسی وانمود کنند که دوست صمیمی او هستند.

۱. «صریع» از ریشه «صرع» بر وزن «فرع» به معنای به خاک افکندن گرفته شده و معنای مفعولی دارد یعنی به

خاک افتاده، و به معنای کشته‌ای که به خاک افتاده به کار می‌رود.

۲. «شجو» به معنای غم و غصه است.

و سومین جمله نیز تکمیل‌کننده و تأکیدی است برای آنچه در جمله قبل آمد. آن‌ها سعی دارند خود را شریک غم مردم نشان دهند و بر مصایب آنان اشک تمساح بریزند، هر چند در دل می‌خندند و خوشحال‌اند آری، این است راه و رسم نفاق. آنگاه امام علیه السلام در ادامه سخن به دو صفت زشت و شوم دیگر آنان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «آن‌ها پیوسته مدح و ثنا به هم وام می‌دهند، و انتظار پاداش و جزا می‌کشند»؛ (يَتَفَارِضُونَ الشَّاءَ، وَيَتَرَأَّقِبُونَ الْجَزَاءَ).

آری، هر کدام از آن‌ها در مجلسی به مداحی و ثناخوانی دیگری می‌پردازد و صفاتی را که هرگز در او وجود ندارد برمی‌شمرد، به این قصد که او هم در مجلس دیگری همین‌گونه درباره او مدح و ثنای دروغین بگوید. هرگز مدح و ثنای آن‌ها به نیت حق‌گویی و تقدیر از پاکان و نیکان نیست، بلکه هدف آن است که شبیه آن دروغ‌ها را درباره خود بشنود.

جمله «يَتَرَأَّقِبُونَ الْجَزَاءَ» نیز تأکیدی بر این مطلب و یا چهره دیگری از این خلق و خوی زشت است؛ یعنی هرگز خدمت بی‌ریایی به کسی نمی‌کنند، بلکه دائماً در برابر خدمت انتظار خدمت دارند؛ نه فقط در ثناخوانی بلکه در همه جا و در هر کاری.

سرانجام امام علیه السلام این بخش را با بیان سه قسمت دیگر از رذایل اخلاقی منافقان پایان می‌بخشد و می‌فرماید: «هر گاه چیزی را طلب کنند اصرار می‌ورزند، و اگر کسی را ملامت کنند پرده‌داری می‌کنند، و اگر مقامی به آن‌ها سپرده شود راه اسراف پیش می‌گیرند»؛ (إِنْ سَأَلُوا الْحَقُّوْا^۱، وَإِنْ عَذَّلُوا^۲ كَشَفُوا، وَإِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا).

نیاز انسان‌ها به یکدیگر قابل انکار نیست و گاه این نیاز سبب می‌شود که انسان چیزی یا حلّ مشکلی را از دیگری بخواهد؛ ولی اصرار کردن، کار زشتی

۱. «الحقوا» از ریشه «الحاف» به معنای اصرار و الحاح برای طلب چیزی است.

۲. «عذلوا» از ریشه «عذل» بر وزن «هزل» به معنای ملامت کردن است.

است، زیرا ممکن است طرف نخواهد یا نتواند آن کار را انجام دهد و با آن خواسته موافقت کند و از اصرار، شرمنده و ناراحت شود. قرآن مجید در اوصاف مؤمنان نیازمند و تهی دست می‌فرماید: «لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا»؛ «آن‌ها هرگز با اصرار چیزی از مردم تقاضا نمی‌کنند»^۱؛ ولی منافقان می‌خواهند به مقصود خود برسند، هر چند دیگری را مأخوذ به حیا کنند و مجبور سازند که برخلاف میلش عمل کند.

همچنین اگر به اصطلاح بخواهند کسی را نصیحت و امر به معروف کنند کاری می‌کنند که در میان جمع آبرویش بریزد، در حالی که اسلام دستور می‌دهد این کار با ظرافت و دقت انجام شود؛ نه آبروی مسلمانی بریزد و نه در دل ناراحت و غمگین شود.

جمله «وَإِنْ حَكَمُوا أُسْرِفُوا» اشاره به این است که منافقان هر گاه به مقامی برسند نه تنها حق آن مقام را ادا نمی‌کنند، بلکه راه اسراف را در پیش می‌گیرند؛ هم خدا را ناراضی می‌کنند و هم مردم را و سعی دارند برای منافع نامشروع خود، کیسه بدوزند. قرآن مجید درباره بعضی از منافقان می‌گوید: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»؛ «(نشانه آن‌ها، این است که) هنگامی که روی برمی‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می‌کنند و زراعت‌ها و چهارپایان و انسان‌ها را نابود می‌سازند؛ (با این‌که می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد»^۲.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «إِنْ حَكَمُوا» این باشد که اگر آن‌ها را در کاری به داوری بطلبند هرگز داوری عادلانه‌ای نخواهند داشت و از مرز عدالت و دادگری تجاوز خواهند کرد. و مانعی ندارد که هر دو تفسیر در مفهوم جمله جمع باشد.

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. بقره، آیه ۲۰۵. البته تفسیر بالا یکی از تفاسیر آیه است.

بخش سوم

قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا، وَلِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا، وَلِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا، وَلِكُلِّ
بَابٍ مِفْتَاحًا، وَلِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحًا. يَدَّوْصِلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيُقِيمُوا بِهِ
أَسْوَاقَهُمْ، وَيُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاقَهُمْ، يَقُولُونَ فِيْ سَبْهَوْنَ، وَيَصِفُّونَ فِيْمَ وَهْوَْنَ.
قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ، وَأَضَلُّوا أَلَمَ ضِيقٍ، فَهُمْ لِمَةِ الشَّيْطَانِ، وَحُمَةِ

«A: ¼A °B ¼B z °IJ qe ¼A E ¼B z °IJ qe °B ¼A: ¼A °A

ترجمه

(منافقان) در برابر هر حقی، باطلی آماده ساخته‌اند، و در برابر هر دلیل
محکمی شبهه‌ای، و برای هر زنده‌ای قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر
شبی چراغی (تا به مقاصد شوم خود نایل شوند). آن‌ها با اظهار یأس (از دنیا)
و بی‌ رغبتی (به دنیا) تلاش می‌کنند به مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم
کنند و کالای مورد علاقه خویش (ضالالت و گمراهی) را به فروش برسانند.
آنان سخنانی می‌گویند که مردم را به اشتباه می‌افکند، و توصیفاتی بیان
می‌کنند که دیگران را می‌فریبد. راه ورود به خواسته‌های خود را آسان، و طریق
خروج از آن را تنگ و پر پیچ و خم می‌سازند (تا مردم را در دام خود گرفتار کنند)
آن‌ها دارودسته شیطان‌اند و شراره‌های آتش دوزخ. (همان‌گونه که خدا
می‌فرماید:) آن‌ها حزب شیطان‌اند و بدانید حزب شیطان زیان‌کاران‌اند.

شرح و تفسیر

برنامه ریزی دقیق منافقان!

امام علی (ع) در این بخش از خطبه که بخش پایانی است، اشاره مهمی می‌کند به

این که منافقان با برنامه ریزی کامل به سوی اهداف خود پیش می روند و برای حل هر مشکلی از مشکلات خود چاره ای اندیشیده و برای نابود کردن مخالفان برنامه ریزی کرده اند، می فرماید: «آن ها در برابر هر حقی باطلی آماده ساخته اند، و در برابر هر دلیل محکمی شبهه ای، و برای هر زنده ای قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی»؛ (قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا، وَلِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا، وَلِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا، وَلِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا، وَلِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحًا).

در این پنج جمله با توجه به واژه «أَعَدُّوا» (= آماده کرده اند) امام (علیه السلام) از این حقیقت پرده برمی دارد که منافقان، همه مسائل مثبت جامعه را زیر نظر می گیرند و برای تخریب آن برنامه ریزی می کنند و برای بن بست هایی که بر سر راه دارند راه حل هایی در نظر می گیرند تا بتوانند درهای بسته را بگشایند و موانع را از سر راه بردارند، حتی در شب تاریک با چراغ آیند تا گزیده تر برند کالا!

در طول تاریخ به خصوص قرن های نخستین اسلام، شواهد زنده ای برای کلام پرمعنای امام (علیه السلام) دیده می شود؛ از بهانه برای کنار زدن امام (علیه السلام) از صحنه خلافت (جوان بودن و یا شوخ طبع بودن) گرفته تا آتش زدن در بیت وحی، بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، به بهانه مخالفت با اجماع مسلمین (اجماعی که وجود خارجی نداشت) و سپس خونخواهی عثمان، آن هم از سوی کسانی که دستشان به خون عثمان آلوده بود و بالا بردن قرآن ها بر سر نیزه ها در زمانی که در آستانه شکست بودند و مانند آن. جالب این است که گاه به اموری متوسل می شدند که هر انسان آگاهی را به شدت در تعجب فرو می برد؛ مثلاً هنگامی که به لشکریان معاویه گفتند: شما «فئه باغیه» (گروه ستمگر) هستید که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیش از سی سال قبل، در حدیث معروف، خطاب به عمار گفت: «تو را فئه باغیه خواهند کشت». آن ها در برابر این استدلال محکم و روشن گفتند: «قاتل عمار علی است، زیرا او عمار را به همراه خود آورد! اگر نیاورده بود ما او را نمی کشتیم».^۱

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۵ و صفین، ص ۳۲۶ و بسیاری از کتب دیگر شیعه و اهل سنت.

سپس امام علیه السلام به یکی دیگر از نیرنگ‌های آن‌ها برای نفوذ در دل‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها با اظهار یأس (از دنیا) و بی‌ رغبتی (به دنیا) تلاش می‌کنند به مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم کرده، کالای مورد علاقه خویش (ضلالت و گمراهی) را به فروش برسانند»؛ (يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِتَقِيمُوا بِهِ أَسْوَاقَهُمْ، وَيُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاقَهُمْ^۱).

آن‌ها سوداگران مرموزی هستند که سرمایه آنان کفر و نفاق و ضلالت، و مشتریانشان افراد ساده‌اندیش، و بهای این معامله از دست دادن دین و ایمان است. همان‌گونه که گاه بعضی از تجار برای گرم کردن بازار خویش، درباره فروش جنس به مشتریان بی‌اعتنایی نشان می‌دهند تا به مقتضای «الْأَنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَى مَا مَنَعَهُ» آتش شوق را در دل آن‌ها بی‌فروزند و بازار خود را گرم کنند و متاع کاسد و فاسد خود را به اعلی‌القیم (بالاترین قیمت) بفروشند.

آنگاه می‌افزاید: «آنان سخنانی می‌گویند که مردم را به اشتباه می‌افکند، و توصیفاتی بیان می‌کنند که مردم را می‌فریبد»؛ (يَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ، وَيَصِفُونَ فَيَمُوهُونَ^۲).

آری! آن‌ها پیوسته کفر و نفاق و گمراهی را در لباس حق جلوه می‌دهند تا توده‌های مردم که به‌طور فطری و طبیعی خواهان حَقّ‌اند، باطل آن‌ها را بپذیرند و در طریق گمراهی گام بردارند.

در وصف دیگر می‌افزاید: «آن‌ها راه ورود به خواسته‌های خود را آسان، و طریق خروج از آن را تنگ و پر پیچ‌وخم می‌کنند (تا مردم را در دام خود گرفتار سازند)»؛ (قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ، وَأَضْلَعُوا^۳ الْمَضِيقَ).

۱. «اعلاق» جمع «عَلَقَ» بر وزن «حزب» به معنای اشیای مورد علاقه است.

۲. «یَمُوهُونَ» از ریشه «تمويه» به معنای تزئین کردن برای گمراه ساختن و آمیختن حق به باطل است.

۳. «اضلعوا» در اصل از ریشه «ضلع» به معنای دنده گرفته شده و چون دنده‌ها معمولاً کج است «اضلاع» به معنای کج و معوج ساختن آمده است.

این روش را امروز هم در منافقان عصر خویش می بینیم که با شرایط سهلی افراد را وارد گروه خویش می سازند، آنگاه چنان دست و پای آنان را با انواع تعهدات و بدهکاری ها می بندند که خروج از جرگه آنان بسیار سخت است. جهانخواران عصر ما برای گرفتار ساختن ملت ها و کشورها، نخست با شرایط ساده ای و ام های سخاوتمندانه به آنها می دهند. هنگامی که آنها را گرفتار ساختند فشارها را پی در پی بر آنها وارد می سازند و خواسته های خود را بر آنان تحمیل می کنند، در حالی که چنان دست و پای آنها بسته شده است که راه خروج و بازگشت ندارند.

سرانجام امام (علیه السلام) در پایان این خطبه، هشدار می دهد و می فرماید: «آنها دارودسته شیطان اند و شراره های آتش دوزخ (همان گونه که خدا می فرماید): آنها حزب شیطان اند، و بدانید حزب شیطان زیان کاران اند»؛ (فَهُمْ لَمَّةٌ^۱ الشَّيْطَانِ، وَحُمَةٌ^۲ النَّيِّرَانِ: «أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۳).

نکته

نفاق و منافقان در طول تاریخ

هیچ کس نمی تواند تاریخچه ای برای نفاق و منافقان تعیین کند. در جوامعی که افراد فاسد و مفسدی وجود داشته اند، تا زمانی که قدرت بر مبارزه آشکار در خود می دیدند؛ به مبارزه ادامه می دادند؛ ولی هنگامی که شکست می خوردند،

۱. «لَمَّةٌ» جمعیتی است از مردان و زنان و بعضی تعداد آن را سه تا ده ذکر کرده اند و ممکن است در اینجا اشاره به این باشد که نفرات آنها کم و خطراتشان زیاد است.

۲. «حُمَةٌ» به معنای سم و زهر است و به هر چیز گزنده ای «حُمَةٌ» اطلاق می شود، مانند سوزش و حرارت آفتاب.

۳. مجادله، آیه ۱۹.

لباس نفاق می پوشیدند و به صورت جمعیت های زیرزمینی در می آمدند و اهداف شوم خود را از این طریق ادامه می دادند. در ظاهر تسلیم شده و اعلام وفاداری و پیوستن به توده های مردم می کردند، ولی در باطن اهداف شوم خود را با برنامه ریزی دقیق دنبال می کردند.

ویژگی اصلی منافقان، داشتن شخصیت دوگانه است. دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و رفتار، جلسات خصوصی و عمومی و دوگانگی در همه چیز، که شرح آن را امام امیرمؤمنان (علیه السلام) در این خطبه به صورتی بسیار دقیق بیان فرموده است. آن ها خود را اصلاح طلب می خوانند، در حالی که مفسدان واقعی هستند. خود را عاقل و هوشیار و دیگران را ابله و نادان می دانند، در حالی که واقعاً ابلهانی شیطان صفت اند.

آن ها شریک دزد و دوست قافله، رفیق مردم و عامل بیگانه، غمخوار کشور و عامل استعمارند.

آن ها به هنگام بروز طوفان ها و رسیدن وقت فداکاری به بهانه های واهی و گفتن «إِنَّ بَيُوتَنَا عَوْرَةٌ»^۱ میدان را خالی می کنند و معمولاً در این هنگام است که پرده نفاق بر اثر طوفان از چهره های آن ها کنار می رود و شناخته می شوند.

برخلاف آنچه گروهی از ساده اندیشان اهل سنت فکر می کنند که هر کس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را ملاقات کرد و در خدمت او بود و سخنان او را شنید و چشمش بر صورت پیامبر (صلی الله علیه و آله) افتاد، در هاله قداستی به نام «صحابی» قرار می گیرد و صدق و عدالت او مسلم می شود. برخلاف این پندار، در میان معاصران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، منافقان خطرناکی بودند که در سوره «منافقین» و از آن آشکارتر و گسترده تر در سوره «احزاب» و «توبه» و بعضی سوره های دیگر قرآن با صراحت به آن ها اشاره شده و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مقابل آن ها موضع گیری سختی کرده است.

کسی که این سوره‌ها را با دقت بررسی کند می‌داند که موج نفاق و منافقگری، حتی در سال‌های آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شدید بوده، اما نفوذ و قدرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پیروزی آشکار مؤمنان راستین، ابتکار عمل را از دست آن‌ها گرفته بود.

آن‌ها بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به جنب و جوش درآمدند و با نقشه‌های بسیار مرموز، آن قدر تلاش کردند، تا در عصر بنی امیه بر جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) تکیه زدند و کسی که در اواخر عمر آن حضرت اسلام را پذیرفته بود و فرزند دشمن شماره یک اسلام، یعنی ابوسفیان به شمار می‌رفت بر جای رسول الله (صلی الله علیه و آله) نشست و «خال المؤمنین» شد. این داستان سر دراز دارد که فعلاً از آن می‌گذریم.

در دنیای امروز، نفاق بیش از هر زمان دیگری دیده می‌شود. منافقان با برنامه‌ریزی بسیار حساب‌شده و ابزار و سرمایه فراوان و عمال وسیع در همه جای دنیا و حتی با بهره‌گیری از وسایل مدرن به شیطنت‌های گسترده خود مشغول‌اند.

دولت‌های استعماری که حیات آن‌ها به مکیدن خون دیگران وابسته است، در پناه عناوینی مانند حقوق بشر و آزادی و دموکراسی، بدترین جنایات را انجام می‌دهند. اگر در کشوری که مورد پسند آن‌ها نیست، کمترین خشونت با یک زندانی شود فریاد می‌کشند، ولی در زندان‌هایی همچون زندان «ابوغریب» عراق و «گوانتانامو» جنایاتی انجام می‌دهند که در تاریخ بی‌سابقه بوده و اخبار تکان‌دهنده آن‌ها در عصر و زمان ما همه جا منتشر شده است.

در پناه لفظ آزادی، آزادی عمل و عقیده را از همه مخالفان خود می‌گیرند و سعی می‌کنند همه جا حکومت‌های وابسته به خود به وجود آورند و گاه با صراحت می‌گویند: بهترین گزینه برای ما حکومت‌هایی هستند که حافظ منافع ما باشند.

آن‌ها دم از حکومت‌های مردمی می‌زنند، ولی در هر نقطه‌ای از جهان، اگر مردم حکومتی بر پا کرده باشند که حافظ منافع آن‌ها نباشد با تمام قوا سعی می‌کنند آن را ساقط کنند.

گاه از طریق کمک‌های مردم و وام‌های باعوض و بلاعوض وارد می‌شوند، ولی هدف اصلی آن‌ها وابسته کردن ملت‌ها و دولت‌هاست؛ زیرا هنگامی که وابسته شدند، به حکم اجبار، آنچه را که به آن‌ها دیکته کنند باید بپذیرند و این، داستان بسیار مفصل‌تری دارد که شرح آن را در یک کتاب و چند کتاب نمی‌توان نوشت.

تنها راه‌هایی از چنگال این منافقان دژخیم و خطرناک و چندین چهره، اتحاد ملت‌های مظلوم و در بند است که نخست پرده از چهره آن‌ها بگیرند و آن‌ها را معرفی کنند و سپس به گونه‌ای هماهنگ با آن‌ها بستیزند و به یقین چون منافقان، تنها دنبال اهداف مادی هستند هرگز روح فداکاری ندارند، سرانجام شکست می‌خورند و عقب‌نشینی می‌کنند.
